

دولت ترامپ و شوروی سازی جمهوری اسلامی

ایران؛ چرایی و چگونگی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۷/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۹/۱۹

فرزاد پورسعید*

مهدی شاپوری**

چکیده

به نظر می‌رسد هدف دولت ترامپ از استراتژی «فشار حداکثری» علیه ایران، شوروی سازی جمهوری اسلامی ایران با بهره‌گیری از تجارب دولت ریگان علیه اتحاد شوروی است. بر اساس یافته‌های این مقاله، شاخه فکری پشتیبان این پروژه، بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها و برخی دیگر از اتاق‌های فکر دست راستی و محافظه‌کار ایالات متحده مانند بنیاد هریتیج و امریکن اینترپرایز هستند. شاخه اجرایی این پروژه نیز وزارت خارجه آمریکا و سازمان سیا با کوشگری پمپئو، وزیر امور خارجه آمریکا، برایان هوک، رئیس گروه اقدام ایران و همچنین، جان بولتون، مشاور امنیت ملی دولت ترامپ است. مطابق این پروژه، براندازی «جمهوری اسلامی» یا تغییر رژیم سیاسی حاکم بر ایران کافی نیست و هدف اصلی، فروپاشی «جمهوری اسلامی ایران» است. البته اتخاذ این استراتژی لزوماً به منزله موفقیت آن نیست و شرایط امتناع جدی در برابر تحقق این پروژه وجود دارد. **واژگان کلیدی:** دولت ترامپ، جمهوری اسلامی ایران، فشار حداکثری، شوروی سازی، فروپاشی.

Poursaeedfarzad9@gmail.com

* عضو هیئت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی (نویسنده مسئول)

** عضو هیئت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی

فصلنامه مطالعات راهبردی ● سال بیست و یکم ● شماره سوم ● پاییز ۱۳۹۷ ● شماره مسلسل ۸۱

مقدمه

پس از روی کار آمدن دونالد ترامپ، برخی مؤسسات و بنیادها که در نقش اتاق فکر در مسائل سیاست خارجی ایده‌پردازی کرده و به کاخ سفید مشورت می‌دهند، هم‌زمان با قدرت‌یافتن نومحافظه‌کاران و نوریگانی‌ها در کاخ سفید، فعال شده و سعی در جهت‌دهی و تغییر در سیاست خارجی آمریکا به‌ویژه در قبال روسیه، چین، ایران و کره شمالی دارند. یکی از این اتاق فکرها، بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها^۱ است که مقر آن واشنگتن بوده و سابقه‌ای پرتلاش و تأثیرگذار در مخالفت با برجام و خروج آمریکا از آن داشته است. این بنیاد که برخی از اعضای رادیکال اپوزیسیون ایرانی خارج از کشور نیز در آن فعالیت می‌کنند، از جمله معماران اصلی جنگ اقتصادی و بازگشت تحریم‌های به اصطلاح فلج‌کننده علیه کشورمان است. مندرجات سایت بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها و محتوای تحلیل‌های اعضای این بنیاد در خصوص ایران نشان می‌دهند که هدف حداکثری و نهایی ترسیم شده از سوی آن در جنگ سیاسی-اقتصادی و روانی علیه جمهوری اسلامی ایران، فروپاشی جمهوری اسلامی ایران با بهره‌گیری از تجربه فروپاشی اتحاد شوروی است.

به بیان دیگر، مطلوب نهایی این نئوکان‌ها و نوریگانی‌ها، شکست خوردن دولت و ایجاد دولت شکست‌خورده در ایران است که حتی می‌تواند سبب فروپاشی سرزمینی ایران به واسطه طبیعت چندقومی آن شود. این طرح و برنامه هرچند با اعلام خروج آمریکا از برجام توسط ترامپ وارد فاز اجرایی شده، اما در بطن خود نشان‌دهنده برخی تناقض‌ها و اشتباهات استراتژیک ایالات متحده در قبال کشورمان است که می‌تواند تحقق این پروژه را ناممکن یا ممتنع کند.

بر این اساس، فرضیه این مقاله عبارت از این است که هدف دولت ترامپ از استراتژی اعلامی «فشار حداکثری» بر جمهوری اسلامی ایران در وضعیت کنونی، شوروی‌سازی نظام و در واقع، فروپاشی جمهوری اسلامی ایران با بهره‌گیری از تجارب دولت ریگان علیه اتحاد شوروی و فروپاشی آن در اواخر دوره جنگ سرد است. بر اساس یافته‌های مقاله، شاخه فکری پشتیبان این پروژه، بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها و برخی از دیگر اتاق‌های فکر دست راستی و

1. FDD (The Foundation for Defense of Democracies)

محافظه کار ایالات متحده مانند بنیاد هریتیج و امریکن اینترپرایز هستند که عمدتاً از بازمانده‌های دولت‌های بوش پدر یا پسر به شمار می‌روند. شاخه اجرایی این پروژه نیز وزارت خارجه آمریکا و سازمان سیا با کنشگری پمپئو و برایان هوک و همچنین، جان بولتون در شورای امنیت ملی است. مطابق این پروژه، براندازی «جمهوری اسلامی» یا تغییر رژیم سیاسی حاکم بر ایران کافی نیست و هدف اصلی، فروپاشی «جمهوری اسلامی ایران» است. تفاوت تغییر رژیم و براندازی نظام سیاسی با فروپاشی کشور آن است که در فروپاشی ممکن است سیستم سیاسی به طور ظاهری حفظ شود، اما کشور در همه ابعاد به ویژه ابعاد اقتصادی، اجتماعی و حتی سرزمینی ورشکسته می‌شود؛ به گونه‌ای که دیگر امکان بازیگری و قدرت‌نمایی فراملی را تا مدت‌ها از دست می‌دهد و نمی‌تواند الهام‌بخش و الگوی دیگر گروه‌ها یا کشورها بوده و از هم‌پیمانان خود پشتیبانی کند.

این در حالی است که تغییر نظام سیاسی لزوماً به محدود شدن قدرت و بازیگری فراملی کشور هدف نمی‌انجامد و این امکان وجود دارد که قدرت و بازیگری مذکور در ابعاد و قالب جدید بازتولید شود.

وقتی سخن از شوروی سازی جمهوری اسلامی به میان می‌آید، در بطن خود اشاره‌ای به فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ است. در عین حال، ابهام نخست در طرح این عنوان این است که مقصود از فروپاشی، کدام سطح از فروپاشی است؟ فروپاشی شوروی به مثابه دولت-ملت؟ فروپاشی یا پایان ایدئولوژی مارکسیسم؟ فروپاشی شوروی به مثابه امپراطوری با اقمار متعدد در مناطق مختلف جهان از جمله آسیا و اروپا؟ و یا فروپاشی شوروی به مثابه یک مدل از نظام سیاسی و الگوی ایدئولوژیک برای دیگر نظام‌ها و کشورها؟ مقصود از فروپاشی شوروی، مجموعه‌ای از همه این فروپاشی‌هاست که در مجموع می‌توان آن را فروپاشی شوروی به مثابه ابرقدرت دانست (واعظی، ۱۳۹۲). بر همین سیاق، زمانی که از شوروی سازی جمهوری اسلامی ایران سخن گفته می‌شود، مقصود، همین ترکیب از فروپاشی‌هاست؛ یعنی فروپاشی جمهوری اسلامی به مثابه نظام سیاسی، فروپاشی ایران به مثابه دولت-ملت، فروپاشی جمهوری اسلامی به مثابه مدل و الگو و پایان ایدئولوژی نظام‌ساز یا پشتیبان جمهوری اسلامی که می‌توان آن را «اسلام به مثابه مکتب» نامید.

در مرتبه دوم، باید به این ابهام پاسخ گفت که وقتی از عبارت «شوروی‌سازی» سخن می‌گوییم، قاعدتاً به نوعی پروژه اشاره می‌کنیم، اما آیا فروپاشی شوروی صرفاً پروژه بوده و عوامل درونی در نظام کمونیستی شوروی نقشی در آن نداشته‌اند؟ به بیان دیگر، اگر این پروژه نبود، پروسه‌ای درون‌زا وجود نداشت که تداوم آن به گونه‌ای منطقی به فروپاشی شوروی منتهی شود؟ در پاسخ باید گفت فروپاشی شوروی به مثابه پروژه، نافی آن به مثابه پروسه نیست و اتفاقاً می‌تواند به مثابه مکمل آن در نظر گرفته شود و بدون تردید در غیاب بسترهای مناسب داخلی، طرح و توطئه خارجی هم مجال بروز نمی‌یافت و به نتیجه نمی‌رسید. افزوده «سازی» در عنوان «شوروی‌سازی» به همین دلیل انتخاب شده و تلاش دارد تا فهمی کانستراتیویستی از این پدیده ارائه کند، به گونه‌ای که پروژه/پروسه و داخل/خارج در تعامل با هم تصویر شده و برساختگی این فرآیند مورد تأکید قرار گیرد (نک. هرمان، ۱۳۹۰: ۱۱-۸۲). در عین حال، شواهدی وجود دارد که پروژه‌بودن این فروپاشی را تأیید می‌کند. در این چهارچوب، عامل محوری این پروژه، «نقش ابرقدرت رقیب» است و حتی آن دسته از عوامل داخلی که فروپاشی اتحاد شوروی را تسهیل کرده‌اند، بیشتر در رقابت با آمریکا فهم می‌شود.

در مقاله حاضر، ابتدا به تاریخچه طرح پروژه شوروی‌سازی در ارتباط با جمهوری اسلامی ایران پرداخته می‌شود. سپس، اضلاع و ابعاد این پروژه در دولت ترامپ تبیین شده و نشان داده می‌شود که دولت وی در عملیاتی کردن این توطئه در قبال جمهوری اسلامی ایران جدی بوده و معتقد است که زمان برای اجرایی کردن آن فرارسیده است. بخش بعدی مقاله، به چرایی گزینش این طرح یا توطئه شوروی‌سازی در خصوص جمهوری اسلامی ایران اختصاص دارد. به بیان دیگر، به این پرسش پاسخ داده می‌شود که اتاق فکر دشمن چه همانندی‌هایی میان اتحاد شوروی و جمهوری اسلامی ایران می‌بیند که کاربست مدل فروپاشی آن را در قبال جمهوری اسلامی ایران امکان‌پذیر می‌داند؟ ضمن پاسخ به این پرسش، در بخش بعد به روندیابی و روندپژوهی این پروژه و تطبیق آن با شرایط جمهوری اسلامی ایران پرداخته می‌شود. به بیان دیگر، چگونگی تحقق این پروژه و مراحل امکان را بررسی می‌کند. بخش پایانی مقاله نیز بر علل امتناع این پروژه در ایران و راه‌کارهای جمهوری اسلامی ایران برای عقیم کردن و به شکست کشاندن آن متمرکز است.

الف. شوروی سازی؛ پروژه ای قدیمی

ایده استفاده از تجربه فروپاشی اتحاد شوروی برای مقابله با جمهوری اسلامی ایران قبل از روی کار آمدن ترامپ نیز مطرح بوده است. زمانی که آقای خاتمی به ریاست جمهوری اسلامی ایران انتخاب شد، بحث هایی در این باره صورت گرفت و مقایسه هایی میان رئیس جمهور جدید ایران و میخائیل گورباچف، آخرین رهبر شوروی که در زمان وی اتحاد شوروی فروپاشید، انجام شد (The Economist, 1999; Shakibi, 2010). در پی این گونه بحث ها و مقایسه ها بود که حضرت آیت الله خامنه ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی، در بیانات خود در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام در ۱۹ تیرماه ۱۳۷۹ فرمودند: «یک طرح همه جانبه آمریکایی برای فروپاشی نظام جمهوری اسلامی طراحی شد و جوانب آن از همه جهت سنجیده شد. این طرح، طرح بازسازی شده ای است از آنچه در فروپاشی اتحاد شوروی اتفاق افتاد. به نظر خودشان می خواهند همان طرح را در ایران اجرا کنند... این طرح آمریکایی یا غربی - به هر تعبیری که می گوئیم - یک طرح نظامی نبود. در درجه اول یک طرح رسانه ای بود که عمدتاً به وسیله تابلو، پلاکارد، روزنامه، فیلم و غیره اجرا شد. اگر کسی محاسبه کند، می بیند که حدود پنجاه، شصت درصد آن مربوط به تأثیر رسانه ها و ابزارهای فرهنگی بود... بعد از عامل رسانه ای و تبلیغی، در درجه دوم، عامل سیاسی و اقتصادی بود. عامل نظامی هیچ نبود» (بیانات در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام، ۱۳۷۹/۰۴/۱۹).

زمانی که آقای روحانی به ریاست جمهوری اسلامی ایران انتخاب شد نیز بار دیگر این موضوع مطرح شد. برای نمونه، ناتان شارنسکی^۱، اولین زندانی سیاسی که گورباچف در اثر فشارهای ریگان او را آزاد کرد و سیاستمدار یهودی که از ژوئن ۲۰۰۹ تا اگوست ۲۰۱۸ رئیس اجرایی آژانس یهودی^۲ بود، در نوامبر ۲۰۱۳ در مقاله ای در «وال استریت ژورنال» با عنوان «آیا روحانی گورباچف جدید است؟» به مقایسه وضعیت ایران با شوروی دوران گورباچف پرداخت. او در این مقاله تجربه نحوه برخورد غرب با گورباچف را توضیح می دهد و می گوید که جمهوری اسلامی ایران نیز مانند شوروی زمان گورباچف دچار بحران های سیاسی و

1. Natan Sharansky
2. Jewish Agency

اقتصادی واقعی است و از درون و بیرون تحت فشار است. در چنین شرایطی، وی معتقد است به جای اینکه فشارها بر جمهوری اسلامی ایران کاهش پیدا کند، باید آن‌ها را افزایش داد؛ همان گونه که رونالد ریگان فریب تغییر لحن رهبران شوروی را نخورد و سخت‌گیری‌ها بر مسکو را افزایش داد تا اینکه چهار سال بعد، امپراتوری شیطنانی شوروی بدون حتی شلیک یک گلوله فروپاشید. در واقع، شارنسکی بر این باور است که تغییر لحن رهبران شوروی ناشی از تغییری اساسی در سیاست‌ها و رفتار آن نبود، بلکه اقدامی تاکتیکی از سوی حزب کمونیست برای حفظ قدرت در داخل و تداوم موقعیت ابرقدرتی در خارج بود. او ریگان را ستایش می‌کند که برخلاف رهبران و سیاستمداران اروپایی که تحت تأثیر تغییر لحن رهبران شوروی قرار گرفته و خواهان اعتمادسازی متقابل و تنش‌زدایی از طریق لغو تحریم‌های اقتصادی علیه شوروی و قطع فوری برنامه‌های دفاع موشکی مانند «ابتکار دفاع استراتژیک» بودند، اعطای هر گونه امتیاز به شوروی را به انجام «اصلاحات قابل راستی‌آزمایی» موکول کرد.

شارنسکی در ادامه استدلال می‌کند که همان‌گونه که غرب در مورد گورباچف، با اعمال فشار بیشتر بر او به فروپاشی شوروی کمک کرد، می‌بایست نه با کاهش تحریم‌ها، بلکه با فشار بیشتر بر ایران نیز به روحانی کمک کند تا گورباچف دیگری باشد. در واقع، به گمان وی، روحانی نمی‌خواهد این نقش را بازی کند، کما اینکه شاید گورباچف هم نمی‌خواست؛ اما غرب و در رأس آن آمریکا می‌تواند با فشار بیشتر، شرایطی را فراهم کند که روحانی لاجرم همان نقش را ایفا نماید. شارنسکی در این مقاله می‌نویسد: «حالا ما دوباره بر سر همان نقطه ایستاده‌ایم: اقتصاد ایران در حال ورشکستگی است، صدها یا هزاران مخالف ایرانی در زندان هستند و مردم عادی تحت یوغ رژیم استبدادی دست و پا می‌زنند که هیچ‌کدام از اهداف تهاجمی، دسیسه‌های تروریستی و نیت جنایتکارانه خود را رها نکرده است. آیا جهان آزاد به رهبری واشینگتن، با تمرکز بر توافقی کوتاه‌مدت با آخرین دیکتاتور متکی به هیاهوی رسانه‌ای، فرصت واقعی ایجادشده در لحظه کنونی را از دست می‌دهد؟... آیا روحانی می‌تواند گورباچف دیگری باشد؟ بعید است؛ اما چنانچه باشد، این اتفاق تنها در صورتی می‌افتد که ما همان طور که به گورباچف کمک کردیم به او هم کمک کنیم؛ با وفاداری به اصولمان و منطق

باثبات و مصممان به او کمک کنیم تا خود، رژیم و بساط شیطانی که این رژیم برای مردمش چیده است را براندازد و اجازه دهیم دنیای اطرفشان نفس راحتی بکشد» (Sharansky, 17 Nov 2013).

همچنین، در سال سپتامبر ۲۰۱۳ روزنامه راست سستی فرانسه، فیگارو، مقاله‌ای با عنوان «پایان یخبندان میان تهران و واشنگتن» به قلم خانم لور ماندویل، فرستاده ویژه روزنامه به واشنگتن، به چاپ رساند. موضوع این مقاله تمایل جمهوری اسلامی و ایالات متحده به مذاکره و گفتگوی دوجانبه با هدف حل مشکلات و مسائل فی‌مابین بود. ماندویل در این مقاله به یادداشتی اشاره می‌کند که حسن روحانی، پیش از نخستین سفر خود به نیویورک به عنوان رئیس جمهور در روزنامه واشنگتن‌پست منتشر کرد و برخی جملات روحانی را مثال می‌آورد که در آن‌ها رئیس جمهور ایران به صراحت رهبران جهان را فرامی‌خواند که «از فرصت استفاده کنند». در واقع، به رهبران سیاسی می‌گوید «تا وقتی من هستم می‌شود کارهایی کرد، عجله کنید». نویسنده در ادامه مقاله مدعی می‌شود که این دوره و موقعیت روحانی یادآور دوران میخائیل گورباچف در دهه هشتاد قرن گذشته در اتحاد شوروی سوسیالیستی است. به نوشته وی: «وقتی گورباچف روی کار آمد، دولت رونالد ریگان هم میان امید و بدبینی مانده بود، اما بعد معلوم شد که گشایش در سیاست شوروی واقعی بود که در نهایت به سقوط دیوار برلین انجامید» (ماندویل، ۱۳۹۲). در واقع، نویسنده غرب را به تأمل در این نکته فرا می‌خواند که شاید حسن روحانی، گورباچف ایران باشد.

ب. ایده شوروی سازی جمهوری اسلامی در دولت ترامپ

بعد از روی کار آمدن دولت ترامپ با شعار و رویکرد مقابله همه‌جانبه با جمهوری اسلامی ایران، بیش از هر زمان دیگری بحث استفاده از تجربه دولت ریگان در برخورد با شوروی برای ایجاد شرایطی مشابه در رابطه با جمهوری اسلامی ایران و فروپاشی آن مطرح شده است. در این راستا، برای اولین بار، مایکل مک فائول و عباس میلانی از اساتید و محققان دانشگاه استفورد در اواخر سال ۲۰۱۶ و در حالی که ترامپ هنوز در کاخ سفید مستقر نشده بود، در مقاله‌ای با عنوان «ریگان‌خوانی در تهران: استراتژی درگیرسازی [تعامل] رئالیستی» در فصلنامه

واشینگتن به دولت ترامپ توصیه کردند رویکردی ریگانی نسبت به جمهوری اسلامی ایران در پیش بگیرد: «بین استمرار سیاست اوباما و بازگشت به تقابل^۱، راه سومی وجود دارد: راه ریگان. منظور ما روش فاجعه‌آمیز ریگان در رابطه با ایران نیست، بلکه سیاست موفقیت‌آمیز وی در مورد اتحاد شوروی در سال‌های قبل از روی کار آمدن گورباچف است. جورج شولتز، وزیر خارجه دولت ریگان بعد از ۱۹۸۲، رهیافت‌شان [در رابطه با شوروی] را درگیرسازی [تعامل] رنالیستی^۲ خوانده است». آن‌ها توضیح می‌دهند که تا قبل از اینکه جورج شولتز به دولت ریگان ملحق شود، ریگان و تیم امنیت ملی‌اش هر گونه تعامل و تنش‌زدایی با شوروی را رد می‌کردند و به جای آن، خواستار تقابل و منزوی‌سازی «امپراتوری شیطنی» با هدف فشار برای تغییر رژیم بودند. بعد از پیوستن شولتز به دولت ریگان، این استراتژی تغییر کرد: «فشار به عنوان بعدی حیاتی از این استراتژی باقی ماند، اما با تعهد به درگیرکردن شوروی به طور مستقیم در گفتگو بر سر طیفی از موضوعات فراتر از کنترل تسلیحات، تکمیل شد». بر این اساس، آن‌ها به دولت ترامپ توصیه کرده‌اند رهیافتی شبیه «درگیرسازی رنالیستی» در رابطه با ایران بر سر طیف گسترده‌ای از مسائل اتخاذ کند (McFaul & Milani, 2016).

در عین حال، نقش اصلی در ترویج ایده شوروی‌سازی ایران در دوران ترامپ را بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها^۳ و به ویژه مدیر اجرایی آن یعنی مارک دوبوویتز^۴ و یکی دیگر از محققان این مؤسسه یعنی رئول مارک گرچت^۵ ایفا کرده‌اند. بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها مؤسسه تندرو و نومحافظه‌کاری است که در سال ۲۰۰۱ تشکیل شده^۶ و آشکارا سیاست تغییر رژیم‌های مخالف ایالات متحده آمریکا را به دولت‌های این کشور توصیه کرده است. تا کنون بیشتر تمرکز این مؤسسه بر جمهوری اسلامی ایران بوده و برای حل مسئله ایران از جمله موضوع هسته‌ای آن

1. Confrontation
2. Realistic engagement
3. Foundation for Defense of Democracies
4. Mark Dubowitz
5. Reuel Marc Gerecht

۶. مؤسسه‌ای به نام EMET که حامی رژیم صهیونیستی بود و روابط نزدیکی با این رژیم داشت، بعد از ۱۱ سپتامبر تبدیل به «بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها» شد. کلیفورد می (Clifford May) رئیس آن مؤسسه هم اکنون نیز رئیس بنیاد دفاع از دموکراسی‌هاست.

نیز همواره طرفدار راهبرد تغییر رژیم در ایران بوده (Gerecht & Dubowitz, January 17, 2012) و در اجرای این راهبرد، استفاده از تجربه شوروی را مد نظر داشته است.

برای نمونه، مایکل لدین، از محققان مشهور این مؤسسه، در ژانویه سال ۲۰۱۵ و زمانی که ایران و قدرت‌های بزرگ در حال رایزنی و مذاکره برای رسیدن به توافق هسته‌ای بودند، در مطلبی نوشت: «من فکر می‌کنم همان تغییر رژیم غیرخوشونت‌آمیز [ی] که در شوروی دوران گورباچف به همت ریگان اتفاق افتاد [امروز در ایران - و جاهای دیگر- ممکن است... شانس‌های موفقیت تغییر رژیم در ایران به طور قابل توجهی بهتر از امپراتوری شوروی دوران گورباچف در دهه ۱۹۸۰ هستند. درصد شهروندان ایرانی که آماده نشان‌دان مخالفت‌شان با [آیت‌الله] خامنه‌ای و دیگران هستند، بسیار بیشتر از شهروندان شوروی [ناراضی از وضع موجود در دوران گورباچف] است و رژیم ایران به طور قابل توجهی ضعیف‌تر [از شوروی] است. شوروی ابرقدرت بود، اما ایران نیست. اتحاد شوروی سلاح هسته‌ای و ارتشی بزرگ داشت، اما جمهوری اسلامی ایران این‌ها را ندارد» (Ledeen, 2015). همچنین، بنیامین وینتال، از اعضای بنیاد دفاع از دموکراسی در سپتامبر ۲۰۱۵ در یادداشتی با عنوان «هنوز امید به تغییر رژیم در ایران وجود دارد» در «اورشلیم پست» نوشت: «دولت جدید در آمریکا در سال ۲۰۱۶ می‌تواند نسخه‌ای از شیوه رونالد ریگان برای تغییر رژیم در شوروی سابق برگرد و بر ایران تحمیل کند» (Weinthal, September 22, 2015).

با این حال، بعد از روی کار آمدن ترامپ، تأکید بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها بر استفاده از تجربه ریگان در برابر شوروی برای مقابله با ایران بسیار بیشتر و برجسته‌تر شده و در سال‌های ۲۰۱۷ و ۲۰۱۸ تعداد زیادی یادداشت به شکل توصیه‌های سیاست‌گذاری^۱ از سوی محققان این مؤسسه منتشر شده که در همه آن‌ها بر امکان استفاده از تجارب رویکرد ریگانی در مقابله با شوروی در مواجهه با ایران تأکید شده است. پنج روز بعد از اینکه ترامپ در کاخ سفید سوگند یاد کرد، کلیفورد می، رئیس بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها، در یادداشتی در «نیویورک تایمز» با عنوان «دفاع از جهان متمدن» ترامپ را به استفاده از تجربه و الگوی رونالد ریگان در برخورد

با کمونیسم شوروی در برخورد با آنچه «اسلام رادیکال»^۱ نامید، فراخواند. وی ایران را نیز بخشی از اسلام رادیکال در نظر گرفته و ادعا کرد که جمهوری اسلامی ایران و دولت اسلامی (داعش) بیش از آنکه متفاوت باشند، شبیه یکدیگرند. در این یادداشت آمده است:

«ریگان به این نتیجه رسید که «سد نفوذ»^۲ ناکافی است و تلاش‌ها برای تنش‌زدایی به جایی نمی‌رسد. او سلف خود، جیمی کارتر را به مردد بودن، مماشات و هدف‌نداشتن متهم کرد... [ریگان] در مخالفت با بسیاری از افراد دانشگاهی و مقامات وزارت خارجه، شوروی را امپراتوری شیطانی خواند و به اعمال فشار -دیپلماتیک، سیاسی، نظامی، ایدئولوژیکی و نه صرفاً اقتصادی- بر رژیم می‌گفت که بر اساس برآورد سازمان سیا به اندازه‌ای که بیشتر ناظران می‌پنداشتند، قوی و باثبات نبود، روی آورد. در ۲۵ دسامبر ۱۹۹۱، سه سال بعد از اینکه ریگان از قدرت کنار رفت، پرچم چکش و داس که از ابتدای قرن بیستم بر فراز مسکو نصب شده بود، پائین کشیده شد. با نگاهی به گذشته، ممکن است این گونه به نظر برسد که شکست کمونیسم حتمی بود، اما با اطمینان می‌توان گفت این کار نتیجه اقدام ریگان در احیای قدرت و هدف ملی بود» (May, January 25, 2017).

پس از آن، مارک دوبوویتز، مدیر اجرایی بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها در ماه مارس ۲۰۱۷ در یادداشتی با عنوان «توهم توافق هسته‌ای ایران» ضمن تاختن به توافق برجام نوشت: «آقای ترامپ باید به شیوه‌ای که رونالد ریگان با شوروی رفتار کرد، با تهدید ایران برخورد کند. در اوایل دهه ۱۹۸۰ ریگان به شورای امنیت ملی خود دستور داد برنامه تهاجم همه‌جانبه‌ای برای تضعیف شوروی طراحی کنند. شورای امنیت ملی ترامپ نیاز به چنین برنامه‌ای دارد که از ابزارهای آشکار و پنهان در زمینه‌های مختلف اقتصادی، مالی، سیاسی، دیپلماتیک، سایبری و قدرت نظامی برای تخریب و کاهش^۳ تهدید ایران استفاده کند... [همچنین] دولت ترامپ نیاز دارد با همکاری کنگره، تحریم‌ها علیه رژیم را به دلیل حمایت ایران از تروریسم، توسعه موشک‌های بالستیک، سوءاستفاده‌های حقوق بشری، جنایات جنگی و فعالیت‌های بی‌ثبات‌ساز در خاورمیانه تشدید کند. لازم است این تحریم‌ها به طور خاص سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

1. Radical Islam
2. Containment
3. Subvert and roll back

که کنترل بخش های استراتژیکی از اقتصاد ایران را در دست دارد، هدف قرار دهد» (Dubowitz, March 23, 2017).

در آوریل ۲۰۱۷، رئول مارک گرچت، محقق بنیاد دفاع از دموکراسی ها، به همراه ری تکیه، محقق ارشد شورای روابط خارجی^۱، در یادداشتی در «واشینگتن پست» عنوان کردند: «اجماعی در واشینگتن برای پس زدن^۲ جمهوری اسلامی ایران شکل گرفته است. به دموکرات ها و جمهوری خواهان توصیه می شود از جنگ سرد یاد بگیرند و به خاطر ترس از برهم خوردن توافق های کنترل تسلیحات، در مورد نبرد روی زمین سازش نکنند. ما باید ایران و قدرت رو به افزایش متکی به میلیشیاها^۳ حامی اش را مهار کرده و به عقب برانیم^۳. ما باید پاشنه آشیل این رژیم یعنی انزجار مردم از حکومت را هدف بگیریم. حقوق بشر باید اولویت سیاست آمریکا درباره ایران باشد... امروز رژیم اسلامی [ایران] شبیه شوروی دهه ۱۹۷۰ است؛ موجودیتی خسته و ناتوان از اصلاح خود، در حالی که غرق در فساد است و در اثر [پیگیری سیاست های] امپریالیستی پرهزینه، دچار خمیدگی شده است. اگر واشینگتن در برخورد با ایران به شیوه ای که با شوروی برخورد کرد، جدی باشد، باید با فشار بر آن در همه جبهه ها، این حکومت دینی را تضعیف کند... بسیاری در واشینگتن در سال ۱۹۸۰ فکر می کردند اتحاد شوروی بسیار از زباله دان [تاریخ] به دور است. نمی توانیم باور کنیم که روحانیون تقدیر استوارتری دارند» (Gerecht and Takeyh, April 7, 2017).

در اوایل ژوئیه ۲۰۱۷ یادداشتی با عنوان «به شیوه ریگان با ایران مقابله کنید» از مارک دوبوویتز در «وال استریت ژورنال» منتشر شد که شفاف تر و جامع تر از همیشه به بحث شوروی سازی ایران پرداخته است. در این یادداشت آمده است که برای مقابله با جمهوری اسلامی که در مسیر دستیابی به سلاح هسته ای است (در صورتی که استراتژی جدیدی اتخاذ نشود) ترامپ باید نقشه راه^۴ رونالد ریگان علیه اتحاد شوروی را برگرد: «در اوایل دهه ۱۹۸۰ ریگان از استراتژی سد نفوذ^۵ پیشینیان خود به طرح جدیدی مبنی بر عقب راندن توسعه طلبی

1. Council on Foreign Relations
2. Push back
3. Contain and roll back
4. Playbook
5. Containment strategy

شوروی^۱ تغییر جهت داد. سنگ بنای این استراتژی، پذیرش این مسئله بود که اتحاد شوروی رژیم متجاوز و انقلابی و در عین حال، از نظر داخلی شکننده بود که باید شکست داده می شد. دویویتز سپس به سیاست ریگان که در قالب دستور امنیت ملی شماره ۷۵ در سال ۱۹۸۳ صادر شد و مبتنی بر استراتژی همه جانبه^۲ و استفاده از تمامی ابزارهای آشکار و پنهان آمریکا بود، اشاره کرده است: «این طرح شامل ایجاد توانمندی دفاعی گسترده، جنگ اقتصادی، حمایت از نیروهای نیابتی ضد شوروی و مخالفان و تهاجم وسیع علیه مشروعیت ایدئولوژیکی این رژیم می شد». او معتقد است ترامپ باید نسخه جدیدی از دستور امنیت ملی شماره ۷۵ برگیرد و به سوی تهاجم علیه رژیم ایران حرکت کند: «این دولت باید عاقلانه عمل کند و به همه ابعاد تهدید ایران و نه فقط برنامه هسته ای آن بپردازد. تمرکز کوتاه مدت نگرانه اوباما بر خلع سلاح، سیاست آمریکا [درباره ایران] را فلج کرده است».

مدیر اجرایی بنیاد دفاع از دموکراسی ها ضمن برشمردن نقص های به قول خودش عمیق برجام^۳، به دولت ترامپ توصیه می کند: «دستور امنیت ملی جدید باید به طور نظام مندی قدرت ایران را در کشور به کشور در خاورمیانه از بین ببرد... واشینگتن باید شبکه های تروریستی و عملیاتی نفوذی رژیم ایران را نابود کند... همه اقدامات واشینگتن برای فشار علیه ایران، وابسته به تضعیف شدید امور مالی رژیم ایران است. تحریم های سخت باید افسران رژیم، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران که نیرویی مسلط در اقتصاد ایران است را هدف قرار دهد... کارزار فشار آمریکا باید در صدد تضعیف حاکمان ایران از طریق تقویت نیروهای حامی دموکراسی که در سال ۲۰۰۹ قیام کردند و نزدیک بود رژیم را براندازند، باشد. مشروعیت رژیم باید با تأکید بر فساد گسترده و سوءاستفاده های حقوق بشری آن، هدف قرار داده شود. برخلاف این درک متعارف که ایران حکومت باثباتی همراه با اتحاد عمومی در پشت سر برنامه

1. Rolling back Soviet expansionism

2 Comprehensive strategy

۳. اینکه ایران بعد از یک دهه آینده، برنامه غنی سازی در مقیاس صنعتی خواهد داشت؛ فاصله زمانی آن با گریز هسته ای نزدیک به صفر می شود؛ صاحب موشک های بالستیک برد بلند می شود؛ به سلاح های متعارف پیشرفته دست می یابد؛ بیشتر بر منطقه تسلط پیدا می کند؛ از نظر اقتصادی، قدرتمندتر می شود و به طور فزاینده ای در مقابل تحریم های غرب ایمن می شود. دویویتز معتقد است نتیجه این تحولات، سناریوی ظهور ایرانی مرگبار است.

اصلاحات تدریجی روحانی دارد، واقعیت این است که شکاف میان مردم و حاکمان اسلامی شان در حال گسترش است» (Dubowitz, July 5, 2017). او این احتمال که تا زمان انقضای محدودیت های هسته ای، حکومتی معتدل در این ظهور خواهد کرد را ضعیف می داند و بر این اساس معتقد است واشینگتن باید راه دستیابی ایران به موشک های با کلاهک هسته ای را مسدود کند؛ در حالی که به شکل سفت و سختی توافق هسته ای را اجرا می کند، باید پیشنهادهای برای اصلاح آن ارائه نماید. این باید شامل نقص های بنیادی این توافق از جمله بندهای غروب^۱ که راه ایران در دستیابی به سلاح های هسته ای را همواره می کند و موشک های قادر به پرتاب آن ها و دستیابی ناکافی به مکان های نظامی ایران که امکان راستی آزمایی مؤثر را سلب می کند، شود.

به این ترتیب، دوبوویتز معتقد است دولت آمریکا باید ایران را مجبور به انتخاب میان دو گزینه توافق جدید و کارزار فشار بی امان آمریکا قرار دهد. در پایان این یادداشت آمده است: «شش سال بعد از اینکه رونالد ریگان استراتژی فشار خود را اتخاذ کرد، بلوک شوروی فروپاشید. واشینگتن باید فشار بر ملاها را تشدید کند، مثل همان کاری که ریگان با کمونیست ها کرد. در غیر این صورت، کمتر از یک دهه دیگر شاهد ظهور ایران هسته ای مرگبار خواهیم بود» (Dubowitz, July 5, 2017).

دوبوویتز همچنین در نشست در بنیاد هریتیج در اواخر آگوست ۲۰۱۷ با عنوان «چالش های هسته ای، منطقه ای و نیابتی ایران» که به بررسی مسئله ایران و شیوه های برخورد با آن اختصاص داشت، به صراحت اعلام کرد: «آنچه ریگان با کمونیست ها [ی شوروی] کرد، دونالد ترامپ باید با ملاها [ی ایران] انجام دهد». او گفت: «من فکر می کنم ما باید از تمرکز زیاد بر برنامه جامع اقدام مشترک - توافقی که او با ما آن را انجام داد - فاصله بگیریم و به سوی پیگیری سیاستی در مورد ایران حرکت کنیم^۲؛ [چیزی شبیه] دستور امنیت ملی - ۳۷۵ درباره ایران که بر اساس آن، دولت ترامپ از همه ابزارهای قدرت آمریکا برای خنثی کردن و عقب راندن^۳ نفوذ منطقه ای و

1. Sunset provisions

۲. دوبوویتز در این نشست گفت که برجام باعث فلج شدن سیاست گذاری (policy paralysis) آمریکا علیه ایران شده است.

۳. NSDD-75: دستور امنیت ملی دولت ریگان در سال ۱۹۸۳ درباره شوروی.

4. Neutralize and roll back

جهانی ایران و ضربه وارد کردن از برخی نقاط مشابهی که ریگان [به شوروی] وارد کرد، استفاده کند». دوبرویتر در این نشست بار دیگر به ادعاهای خود در مورد تبعات برخوردنکردن با ایران هشدار داد و گفت: «طی حدود ۱۰ سال، رژیم ایران برنامه هسته‌ای در مقیاس صنعتی که قانونی و مبتنی بر تعهدات ان‌پی‌تی است، خواهد داشت که مبتنی بر سانتریفیوژهای پیشرفته است و همچنین، ایران موشک‌های بالستیک قاره‌پیما و اقتصادی شکوفا برای تأمین مالی این پروژه‌ها خواهد داشت و این، هژمونی منطقه‌ای و جهانی ایران را تثبیت می‌کند» (The Heritage Foundation, August 30, 2017).

گرچت و تکیه در اکتبر ۲۰۱۷ در یادداشت دیگری با عنوان «چگونه باید جمهوری اسلامی را شکست داد» در «وال استریت ژورنال»، ادعا کردند که حکومت دینی ایران هم‌اکنون «شبیه اتحاد شوروی در روزهای پایانی حیاتش است». آن‌ها با اشاره به تحولات سیاسی ایران بعد از انقلاب، نتیجه گرفته‌اند که «جمهوری اسلامی ایران اثبات کرده است توانایی اصلاح خود را ندارد». در این یادداشت عنوان شده که پایه‌های کارآمدی و دینی مشروعیت جمهوری اسلامی ایران تضعیف شده و این باعث شده حکومت ایران تلاش کند «از طریق امپریالیسم و حامی پروری، خود را احیا کند؛ مانند همان کاری که شوروی در دهه ۱۹۷۰ انجام داد». بر این اساس، ادعا شده: «رهبری ایران امروز به عنوان موفق‌ترین امپریالیست مدرن پارس، پرچم ایران را از خلیج فارس تا مدیترانه به اهتزاز درآورده است، اما امپریالیسم هزینه‌بردار است و کمک‌ها و یارانه‌هایی که ایران به میلیشیاهای شیعی می‌کند، بر خزانه‌اش فشار می‌آورد».

گرچت و تکیه با اشاره به تجربه کارتر و ریگان در برخورد با شوروی، عنوان کرده‌اند: «جیمی کارتر و اکثریت حزب دموکرات خواستار زندگی مسالمت‌آمیز با شوروی بودند، اما رونالد ریگان با راه‌انداختن جنگ اقتصادی، تقویت مخالفان و محدود کردن مرزهای امپریالیستی شوروی، به فروپاشی حزب کمونیست کمک کرد. ترامپ باید از الگوی ریگان و نه کارتر پیروی کند. آمریکا باید ارتباط بیشتری با سازمان‌های مخالف در ایران برقرار و از نظر مالی به آن‌ها کمک کند. ترامپ باید با برگرفتن مدل ریگان، به طور مستقیم با مردم ایران سخن بگوید و از رژیم نامشروع‌شان انتقاد کند. واشینگتن باید بار دیگر تحریم‌های فلج‌کننده‌ای برای مقابله

با شبکه حامی ملاحا، که برای قدرت‌شان اهمیت اساسی دارد، تحمیل نماید. فرمولی که منجر به فروپاشی امپراتوری قدرتمند شوروی شد، حتماً می‌تواند آقای خامنه‌ای و سپاه پاسداران را به زیر بکشد» (Gerecht and Takeyh, October 12, 2017).

ریچارد گلدبرگ، از اعضای بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها، در ژانویه ۲۰۱۸ در یادداشتی مشترک با دنیس راس، دستیار ویژه باراک اوباما و عضو مؤسسه سیاست خاور نزدیک واشینگتن^۱، با عنوان «در مورد ایران، ترامپ باید مانند ریگان باشد» در سایت «پولیتیکو» به دونالد ترامپ توصیه کردند الگوی ریگان را در رابطه با جمهوری اسلامی ایران در پیش بگیرد؛ کسی که ضمن مذاکره موفقیت‌آمیز بر سر توافق بزرگ کنترل تسلیحات با اتحاد شوروی، آشکارا شوروی را «امپراتوری شیطانی» می‌نامید؛ درصدد ایجاد بازدارندگی استراتژیک آمریکا بود؛ سیاست تغییر رژیم را پیگیری می‌کرد و بر شوروی در زمینه حقوق بشر فشار اقتصادی می‌آورد (Goldberg and Ross, January 9, 2018). جان بولتون اخیراً گلدبرگ را به ریاست مقابله با تسلیحات کشتار جمعی توسط ایران در شورای امنیت ملی آمریکا منصوب کرده؛ که مورد استقبال گرم محافل و اشخاص طرفدار شوروی‌سازی ایران نیز قرار گرفته است. مارک گرچت در ماه می ۲۰۱۸ در یادداشتی با عنوان «توافق با ایران از نظر استراتژیکی و اخلاقی احمقانه است» در مجله «آتلانتیک»، ضمن انتقادات شدید از نقص‌ها و زیان‌های توافق هسته‌ای برای آمریکا و فرصت‌ها و منافع آن برای جمهوری اسلامی ایران، بر این باور است که با این حال هنوز تدبیر یک رهیافت معتبر پس‌اجامی نسبت به رژیم مذهبی ایران کار دشواری نیست. بر این اساس، نوشته است: «ما باید از رویکرد آمریکا در برابر شوروی به عنوان مدل استفاده کنیم؛ [که شامل] سد نفوذ، عقب‌راندن و چلانیدن^۲ [می‌شود]. جمهوری اسلامی هم‌اکنون شبیه اتحاد شوروی سال ۱۹۷۹ است: دولتی پلیسی؛ ناتوان در اصلاح خود، در حالی که غرق در فساد و ناکارآمدی اقتصادی است و [درگیر] توسعه‌طلبی در بیرون از مرزها برای حفاظت از خود و اعتقاداتش... زمان با ماست [و نه با ایرانی‌ها] و آمریکا طرف بسیار قوی‌تری است. اجازه دهید سعی کنیم این رژیم را بشکنیم. تناقضاتی که ذهن، قلب و عضلات این رژیم مذهبی را تحلیل

1. Washington Institute for Near East Policy
2. Contain, roll back, and squeeze

می‌برند، به بزرگی همان‌هایی است که باعث فروپاشی اتحاد شوروی شد. همان‌گونه که می‌دانید، اکثر دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان در اواخر جنگ سرد، ملایم شده بودند. آن‌ها طرفدار تنش‌زدایی و زندگی مسالمت‌آمیز بودند، اما بازهایی مانند ریگان و هنری جکسون^۱ آن مبارزه را بردند و نه هنری کسینجر^۲ و کارتری‌ها^۳ (Gerecht, May 4, 2018).

علاوه بر این موارد، اعضای بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها در یادداشت‌های دیگری نیز خواستار استفاده از تجربه و الگوی ریگان در برخورد با شوروی برای مقابله با جمهوری اسلامی ایران شده‌اند (Adesnik, May 25, 2018; Hannah, June 3, 2018; Gerecht and Takeyh, August 3, 2018). در یادداشت گرچت و تکیه آشکارا توصیه به تغییر رژیم در ایران حتی با استفاده از قدرت نظامی شده است: «برای ترامپ و دولت‌ش باید این مسئله روشن باشد که تغییر رژیم تنها راه عمل‌گرایانه بازپیش روی آن‌هاست، مگر اینکه آماده پذیرش ایران مسلح به سلاح هسته‌ای باشند و اگر برای اقدام نظامی آماده‌اند، آشکارا باید به طور جدی در راستای افزایش شورش‌های داخلی در ایران کار کنند».

در مجموع، افکار و اندیشه‌های اعضای مؤسسه «بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها»، به ویژه مدیر اجرایی آن یعنی مارک دوبوویتز در رابطه با جمهوری اسلامی ایران نقش بسیار برجسته‌ای در پیکربندی سیاست ترامپ در رابطه با ایران داشته است. از یکی از مقامات سابق آمریکا که سیاست ترامپ در رابطه با ایران را پیگیری می‌کند، نقل شده است: «اگر بخواهید بدانید اقدام بعدی ترامپ درباره ایران چیست، شرط بندی بسیار خوبی است که آیا [آن اقدام] در آخرین یادداشت مارک دوبوویتز یا بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها آمده است» (Giglio, September 25, 2018). سرهنگ لارنس ویلکرسون، رئیس کارکنان وزارت خارجه آمریکا در دوران کالین پاول، در یادداشتی ضمن اعتراف به اشتباه خود در کمک به آغاز جنگ عراق، عنوان کرده است که بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها در حال حاضر بیش از هر زمانی شبیه «دفتر طرح‌های ویژه

1. Henry M. Jackson

۲. برخی معتقدند رویکرد اوپاما و جان کری در رابطه با ایران شبیه رویکرد نیکسون و کسینجر به چین کمونیست است. گرچت معتقد است حتی اگر چنین مقایسه‌ای درست هم باشد، این ریگان و نه کسینجر بود که جنگ سرد را برد.

۳. جیمی کارتر و اطرافیان‌ش.

پنتاگون^۱ که اطلاعات غلط در حمایت از راه اندازی جنگ با عراق فراهم می کرد، شده است (Wilkerson, Feb. 5, 2018). بنیاد دفاع از دموکراسی ها تهیه کننده اصلی «قدرت آتش فکری» بر علیه برجام، هم قبل و هم بعد از شکل گیری این توافق بوده و اعضای آن نه تنها با نگارش یادداشت های مختلف^۲، بلکه با حضور گسترده در جلسات استماع کنگره، نقشی پیشرو در حمله به برجام ایفا کردند (Judis, Aug. 18 2015). بر این اساس، باور بر این است که بنیاد دفاع از دموکراسی ها نقش بسیار اساسی در خروج دولت ترامپ از برجام ایفا کرده است (Armbruster, May 10, 2018).

بسیاری از شعارها، استدلال ها و اقداماتی که ترامپ چه در دوران انتخابات ریاست جمهوری و چه پس از استقرار در کاخ سفید در مورد ایران مطرح کرده و در پیش گرفته است، ابتدا از سوی محققان بنیاد دفاع از دموکراسی ها طرح شده اند. حتی بسیاری از واژه ها و مفاهیمی که ترامپ و برخی دیگر از مقامات دولت او در رابطه با جمهوری اسلامی ایران و توافق هسته ای برجام به کار می برند، ساخته و پرداخته بنیاد دفاع از دموکراسی هاست. گفته شده که مارک دوبوویتز در نوشتن گزارش های مربوط به ایران که توسط استیون هوک، رئیس گروه اقدام ایران، فراهم می شود، نقش دارد و به بسیاری از مخالفان سرسخت توافق هسته ای برجام در کیتول هیل (کنگره آمریکا) مشاوره می دهد (Harris, 2018). مارک دوبوویتز بیش از دو سال است که کتاب «پیروزی: استراتژی دولت ریگان که سقوط اتحاد شوروی را سرعت بخشید» را ترویج می کند و نسخه هایی از آن برای دیگران به ویژه مقامات ارشد دولت ترامپ فراهم کرده است.

دوبوویتز گفته که در زمان ریاست پمپئو در سازمان سیا، نسخه ای از کتاب مذکور را به او داده که وی نیز آن را با علاقه خوانده و به همکاران دیگرش در سیا و وزارت خارجه داده است تا مطالعه کنند. دوبوویتز درباره کتاب «پیروزی» گفته: «کتاب فوق العاده ای است. جزئیات فراوانی دارد. بسیاری از ایده های آن علیه رژیم ایران قابل استفاده است». این کتاب

1. Pentagon's Office of Special Plans

۲. برای نمونه، دوبوویتز و گرچت یک هفته قبل از شکل گیری توافق هسته ای، در یادداشتی نوشتند که توافق اواما شرایط لازم را برای اقدام نظامی بعد از روی کار آمدن رئیس جمهور جدید در ژانویه ۲۰۱۷ فراهم می کند. آن ها در این یادداشت اعلام کردند که مسئله ایران با توافق هسته ای حل نمی شود، چون ضدیت با آمریکا برای هویت رژیم ایران، بنیادی است و اگر توافقی حاصل شود، تقابل ایران و آمریکا محتمل تر و سریع تر می شود (Reuel Marc Gerech And Mark Dubowitz, July 8, 2015).

در سال ۱۹۹۴ توسط پیتر شوایتزر، نویسنده محبوب استیو بنن، استراتژیست پیشین ترامپ، نوشته و منتشر شده است. شوایتزر در این کتاب تلاش‌های ریگان و ویلیام کیسی، مدیر وقت سازمان سیا، را شرح می‌دهد که از تمام ابزار قدرت آمریکا به جز تقابل مستقیم نظامی، برای محکومیت شوروی به افتادن در «زباله‌دان تاریخ»، آنگونه که ریگان در سخنرانی خود در سال ۱۹۸۲ در پارلمان بریتانیا عنوان کرد، استفاده کرده است. استراتژی مورد اشاره شوایتزر شامل جنگ اقتصادی ریگان در برابر شوروی بود که هم‌اکنون آمریکا آن را در برابر ایران به شکل اعمال تحریم‌های شدید به کار گرفته است. چند فصل این کتاب به ابعاد عمدتاً پنهانی این تلاش‌ها، از حمایت از جنبش‌های اعتراضی در اروپا تا رساندن پول و تسلیحات به مجاهدین در افغانستان، می‌پردازد. یک مقام آمریکایی دولت ترامپ گفته که بر کسی پوشیده نیست که کتاب مذکور بر سیاست ترامپ در برابر ایران تأثیراتی داشته است (Giglio, September 25, 2018).

با این حال، این به معنای آن نیست که «بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها» به تنهایی ایده شوروی‌سازی ایران را ترویج و توصیه می‌کند، بلکه در دو سال اخیر بسیاری از کارشناسان و محققان دیگر در آمریکا نیز تلاش کرده‌اند امکان استفاده از الگو و تجارب برخورد ریگان با شوروی توسط دولت ترامپ در رابطه با جمهوری اسلامی ایران را بررسی و در این مورد به دولت دونالد ترامپ توصیه‌هایی ارائه کنند (Rohrabacher, January 25, 2018; WSJ) (The Editorial Board, Jan. 2, 2018; New Yorker Post, May 16, 2018; Ferrara, 26 October 2018).

یکی از این موارد، یادداشت مفصل فردریک کگان، عضو مؤسسه امریکن اینترپرایز و استاد سابق تاریخ نظامی آکادمی وست پوینت، در اوت ۲۰۱۸ با عنوان «آیا می‌توانیم استراتژی پیروزی^۱ در برابر ایران در پیش بگیریم» در مجله «کامنتری» است. کگان در این یادداشت، ابتدا به طرح این موضوع پرداخته که تفاوت‌های شخصی (مربوط به رهبران)، ساختاری، ایدئولوژیکی و نهادی زیاد و عمیقی میان اتحاد شوروی و جمهوری اسلامی ایران وجود دارد

۱. منظور وی استراتژی ریگان در برابر شوروی است. جمهوری‌خواهان و به ویژه نومحافظه‌کاران آمریکا از رویکرد ریگان در مقابل شوروی با عنوان استراتژی پیروزی یاد می‌کنند.

که نباید نادیده گرفته شوند. با این حال، وی معتقد است ایران از هر نظر ضعیف تر از شوروی است و نسبت به انزوا، بسیار آسیب پذیرتر است. بنابراین، استراتژی پیروزی بدون اینکه منجر به فروپاشی سریع رژیم ایران شود، بیشتر نیازمندی های امنیتی آمریکا را برآورده می کند. این اقدامی عملی است. در این راستا، منزوی کردن ایران از منابع خارجی و اجبار آن به تمرکز بر کنترل مردم، دستاوردهای بزرگی خواهند بود که می تواند خاورمیانه را دگرگون کند. کگان در این مورد به دولت آمریکا توصیه می کند: ۱. ایران را از حامیان و تأمین کنندگان خارجی اش جدا کنید؛ ۲. از دستیابی و استفاده ایران به منابعی آن سوی مرزها جلوگیری کنید (به ویژه در لبنان، عراق و سوریه)؛ ۳. اعمال شکست هایی بر سپاه پاسداران در نقاط مهم (به خصوص سوریه و عراق) برای بی اعتبار کردن روایت داخلی سازمان که حمایت از برتری آن در سیاست امنیت ملی را در پی دارد؛ ۴. اختلال در تلاش های ایران برای دستیابی به مواد لازم تولید زرادخانه هسته ای و توسعه توانمندی های نظامی متعارف خود؛ ۵. تشویق و تقویت اختلافات درون رژیم درباره مطلوبیت تداوم سیاست های تهاجمی توسعه طلبی منطقه ای؛ ۶. استفاده از ضایعه جانشینی آینده رهبری که شبیه مرگ استالین و انتقال معنی دار قدرت از زمان وفات [امام] خمینی خواهد بود (Kagan, 2018).

کگان سوریه را افغانستان و عراق را لهستان ایران می داند و معتقد است یک طرح بلندمدت از سوی آمریکا باید بر ایجاد اجماع میان متحدان آمریکا درباره نیاز به اجرای استراتژی پیروزی متمرکز باشد؛ روسیه و چین را از زنده نگه داشتن ایران بازدارد؛ در زنجیره عرضه مواد استراتژیک مورد نیاز ایران برای ارتقای توانمندی های هسته ای و نظامی اش اختلال ایجاد کند؛ ایران را مجبور به نبرد دشوار در عراق و سوریه برای حفظ موقعیت خود کند، در حالی که همزمان به هر طریق ممکن بر اقتصاد ایران فشار وارد آورد. چنین استراتژی ای از نظر وی، جمهوری اسلامی ایران را مجبور می کند به درون مرزهایش برگردد؛ حرکتش در جهت هژمونی منطقه ای را قطع و وارونه می کند؛ شکاف ها میان رهبران ایران و بین نظام و مردم را تشدید می کند و ممکن است در طول زمان، به روشی که خاص ایران است^۱، به تغییر ماهیت رژیم منجر شود (Kagan, 2018).

۱. کگان معتقد است ایران با شوروی تفاوت های قابل توجهی دارد و بنابراین، لزوماً به همان سرنوشت شوروی دچار نخواهد شد؛ ولی با استراتژی درست (که خود وی در این یادداشت ادعا می کند ارائه کرده است) می توان در برابر آن پیروز شد.

به نظر می‌رسد در دولت ترامپ به این بحث‌ها اهمیت داده شده و در شکل‌گیری سیاست خارجی این دولت در رابطه با ایران از آن‌ها استفاده شده است. دوبوویتز در جایی گفته: «هرچند دولت ترامپ در منظر عمومی، تلاش برای بی‌ثبات‌سازی و در صورت ممکن، فروپاشی رژیم ایران را انکار می‌کند، فکر می‌کنم بولتون و دیگران صادقانه معتقدند می‌توان به همان شیوه‌ای که ریگان در برابر اتحاد شوروی به کار برد، رژیم ایران را فروپاشاند» (Giglio, September 25, 2018). دوبوویتز همچنین عنوان کرده که مایک پمپئو، رئیس سابق سیا و وزیر خارجه کنونی آمریکا، طرفدار رویکرد شوروی‌سازی ایران است. پمپئو در مقاله‌ای که اخیراً در مجله «فارن پالیسی» تحت عنوان «تقابل با ایران: استراتژی دولت ترامپ» منتشر کرده، اشاره‌هایی در باب مقایسه جمهوری اسلامی ایران و اتحاد شوروی کرده است. او در این مقاله ضمن بیان اینکه «رئیس‌جمهور آمریکا رونالد ریگان زمانی که از شوروی به عنوان «امپراتوری شیطانی» یاد می‌کرد، نسبت به قدرت افشاگری^۱ آگاه بود»، همین رویکرد را در رابطه با جمهوری اسلامی ایران نیز مفید دانسته و می‌نویسد: «ما سوءاستفاده‌های حکومت ایران را افشا می‌کنیم». پمپئو همچنین می‌نویسد: «استفاده از ترکیبی از وضوح اخلاقی و شدت دیپلماتیک شرایط شکل‌گیری گفتگوهای ریکجاوک در سال ۱۹۸۶ و بعداً، فروپاشی خود کمونیسم شوروی را فراهم کرد» (Pompeo, 2018).

آنچه افشای فساد مقامات حکومتی ایران خوانده می‌شود، یکی از اجزای راهبرد دولت ترامپ درباره جمهوری اسلامی ایران است و استراتژی «فشار حداکثری» دولت ترامپ علیه ایران ابعاد بسیار گسترده‌تری دارد. این استراتژی همان چیزی است که طرفداران شوروی‌سازی ایران آن را توصیه کرده‌اند؛ یعنی فشار بر ایران با همه ابزارهای قدرت آمریکا. این سیاست شبیه توصیه‌ای است که جانانان شنزر^۲، معاون تحقیقات بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها به دولت ترامپ در مورد ایران کرده است: «با هر چیزی آن‌ها را بکوبید و در صورت امکان، حتی رژیم را دچار فروپاشی کنید» (Giglio, September 25, 2018).

1. Power of exposure
2. Jonathan Schanzer

در مجموع، فرض گروهی از کارشناسان متنفذ مؤسساتی مانند بنیاد دفاع از دموکراسی ها و مقاماتی از دولت ترامپ بر این است که اقدامات ریگان باعث فروپاشی شوروی شد. فرض دیگر آن ها این است که جمهوری اسلامی ایران نیز شرایطی مشابه شوروی دارد. بنابراین، آن ها فکر می کنند اگر در برخورد با ایران مانند برخورد ریگان با شوروی عمل کنند، جمهوری اسلامی سرنوشتی مانند شوروی پیدا خواهد کرد. این در حالی است که به نظر می رسد دلیل اصلی فروپاشی شوروی، ضعف ها و مشکلات داخلی آن به ویژه دشواری های اقتصادی بود. ایده ها و اندیشه های سیاسی و اقتصادی رهبران شوروی، این کشور را نه تنها به همپای غرب نرساندند، بلکه باعث ایستایی و انحطاط وضعیت سیاسی و اقتصاد شوروی شدند. گورباچف قصد داشت این روند را تغییر دهد، ولی اولاً، نتوانست به خوبی شرایط را مدیریت کند، چون بخش مهمی از حکومت و به ویژه مقامات حزب کمونیست با او همراهی نکردند و با او مانند یک «غیرخودی» برخورد کردند؛ ثانیاً، زمان برای اصلاحات دیر شده بود و فشارهای حداکثری دولت ریگان نیز اجازه استفاده از فرصت باقی مانده را نداد.

ج. چرایی شوروی سازی؛ شرایط امکان

پس از جنگ سرد و فروپاشی اتحاد شوروی که پس از پایان جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران رخ داد، استراتژیست های غربی از یک سو سرمست از فروپاشی شوروی بودند و از سوی دیگر، به درستی دریافته بودند که جمهوری اسلامی در مسیر تبدیل شدن به قدرتی منطقه ای و در پی آن، فرامنطقه ای است که باید حداقل برای مهار و حداکثر برای فروپاشی و اضمحلال آن فکر و اقدام شود. بدیهی بود که در آن شرایط، آنچه مد نظر قرار می گرفت، تجربه فروپاشی و اضمحلال اتحاد شوروی بود؛ همچنان که امروز پس از روی کار آمدن نوریگانی ها در کاخ سفید، باز هم همان تجربه برای مقابله با جمهوری اسلامی ایران انتخاب شده و به سیاست اعلامی و عملی برای فروپاشی «جمهوری اسلامی ایران» تبدیل شده است. در عین حال، علاوه بر ویژگی در دسترس بودن این تجربه، به زعم طراحان و حامیان این پروژه، برخی ویژگی های مشابه میان اتحاد شوروی و جمهوری اسلامی ایران نیز وجود داشته و دارد که تکرار این تجربه را امکان پذیر و توجیه پذیر می کند. برای مثال، مجید

محمدی از تحلیل‌گران نزدیک به اتاق‌های فکر نومحافظه‌کار در آمریکا، در مقاله‌ای با عنوان «پاکداشتن جمهوری اسلامی جای پای شوروی» که در تاریخ ۲۸ دیماه ۱۳۹۶، پس از پایان اعتراض‌ها و آشوب‌های خیابانی در ایران، برای صفحه «ناظران می‌گویند» بی‌بی‌سی فارسی نوشت، به شباهت‌های سال‌های آخر شوروی با ایران کنونی پرداخت و نتیجه‌ناگزیر آن را فروپاشی درونی حکومت دانست. به عقیده وی، این شباهت‌ها عبارتند از:

(۱) فقر، فساد و ناکارآمدی و فلاکت عمومی (ناشی از سیاست‌های نادرست) که جمعیت (بالاخص در مناطق حاشیه‌ای) را از لحاظ اقتصادی همیشه در شرایط دشوار و ناراضی نگاه می‌داشت (می‌دارد).

(۲) رهبران سیاسی باورمند به "نظام" پیر شده بودند و نسلی تازه قدرت گرفته بود که نسبتی با مبانی انقلابی "نظام" نداشت (ندارد). نسل تازه در حباب فساد و امتیازات ویژه و اتکا بر ماشین سرکوب و ارعاب زندگی می‌کرد (می‌کند) نه در دنیای آرمان‌گرایانه ایدئولوژی.

(۳) رقابت تسلیحاتی با کشورهای غربی (عربی) که همه از رشد اقتصادی بالایی برخوردار بودند و می‌توانستند بدون ایجاد نارضایی عمومی هزینه‌های جنگ سرد یا خریدهای کلان نظامی را تحمل کنند.

(۴) پرداخت هزینه‌های سنگین مداخلات خارجی از جمله در افغانستان در کنار پایین‌آمدن درآمدهای شوروی از نفت و گاز در دهه هشتاد (قیمت نفت با شبکه‌ای کمتر از ۲۰ دلار) که کمر دولت را شکست. به نوشته محمدی: «اصلاحات گورباچف تلاشی برای بیرون‌آمدن از این محصمه بود و نه نزدیکی به غرب که در نهایت روند فروپاشی را تسریع کرد. وضعیت امروز ایران بسیار شبیه به اتحاد شوروی در اوایل دهه هشتاد است و فروپاشی می‌تواند در چارچوب تجزیه (اتحاد شوروی و یوگسلاوی)، جنگ داخلی همه‌جانبه (سوریه)، ناکارکردن دولت مرکزی (سومالی) و قدرت‌گرفتن باندهای مافیایی (گواتمالا و کنگو) تعیین پیدا کند. اتکا بر نفت و گاز به عنوان منابع اصلی کسب درآمد دولت، تلاش برای اجرای ایدئولوژی تمامیت‌خواهانه و مبتنی‌کردن سیاست‌ها بر این ایدئولوژی، دغدغه احیای امپراطوری و تلاش برای مدیریت جهانی، دشمنی با غرب و چند قومی‌بودن کشور وضعیت ایران را بسیار شبیه به اتحاد شوروی می‌کند» (محمدی، ۱۳۹۶/۱۰/۲۸).

در عین حال، با مرور مقالاتی که در این حوزه از سوی اعضای اتاق‌های فکر نومحافظه‌کار نوشته شده، این ویژگی‌ها را می‌توان در چند مورد مورد خلاصه کرد:

ویژگی نخست، ایدئولوژیک‌بودن سیاست و حکومت است. به زعم طراحان این پروژه، ایدئولوژیک‌بودن سیاست و حکومت در هر دو نظام سیاسی جمهوری اسلامی و اتحاد شوروی سابق، موجب می‌شود آن‌ها انعطاف‌پذیری لازم را به هنگام وردآمدن فشارهای همه‌جانبه و در برابر تغییرات و ورودی‌های آشوب‌ساز محیطی و بیرونی و شرایط متغیر نظام بین‌الملل نداشته باشند و یا حداقل زمانی دست به تغییر بزنند که بسیار دیر شده باشد، زیرا هر گونه تغییری در رفتار سیاسی این حکومت‌ها و یا خروجی‌های نظام تصمیم‌گیری آن‌ها نیازمند بازتوجیه ایدئولوژیک یا نوعی بازنگری در گفتارهای ایدئولوژیک است و این مهم یا امکان‌ناپذیر و یا نیازمند روندی طولانی‌مدت و همراه با منازعات بسیار و احتمالاً پرتنش است.

ویژگی دوم، برخورداری از اقمار و متحدین منطقه‌ای است که البته نزد اتحاد شوروی، مقیاسی جهانی داشت و برای جمهوری اسلامی ایران، در سطح منطقه‌ای مطرح است و از این منظر تفاوت سطح قدرت آن‌ها را به عنوان ابرقدرت در برابر قدرت منطقه‌ای توجیه می‌کند. مفروض پروژه شوروی‌سازی این است که مشکلات و دشواری‌های اقتصادی و مالی از جمله تحریم‌ها و کاهش بهای نفت، موجب رهاکردن این اقمار از سوی این قدرت‌ها می‌شود و این امر به منزله از میان رفتن سطح فراملی قدرت آن‌هاست که بخشی از روند فروپاشی به شمار می‌رود. کیسینجر در کتابی با عنوان **دیپلماسی** می‌نویسد: «امپراتوری شوروی بخشی به این خاطر شکست خورد که تاریخ خود آن این کشور را وسوسه کرد که به طرز انعطاف‌ناپذیری به سمت دخالت بیش از حد در امور جهان پیش رود. اتحاد شوروی به رغم تمامی مشکلات متولد شد. سپس توانست در برابر جنگ داخلی، انزوا و حاکمان نالایق و ترور دوام بیاورد. در سال‌های ۱۹۳۴-۶۱، این کشور ... موفق شد بر حمله نازی‌ها فائق آید ... اشتباه مرگبار این امپریالیسم مغرور در این بود که رهبران شوروی قدرت تشخیص اندازه‌ها را در طول راه از دست دادند، به گونه‌ای که توانایی نظام شوروی را از لحاظ نظامی و اقتصادی دست بالا گرفتند و فراموش کردند که تمامی دیگر قدرت‌های عمده جهان از پایگاهی ضعیف به چالش طلبیده شدند» (کیسینجر، ۱۳۸۷: ۵۰۷).

ویژگی سوم نیز چندقومی بودن جامعه است. شوروی امپراتوری کثیرالملله به شمار می‌رفت که ۱۵ جمهوری آن به واسطه ایدئولوژی کمونیسم و سرنیزه‌های ارتش سرخ پیوستگی خود را با مرکز حفظ می‌کردند و با تضعیف آن‌ها نیز همگی بر خواست استقلال و تشکیل دولت-ملت مستقل پای فشردند. در جمهوری اسلامی ایران نیز به لحاظ تفاوت‌های زبانی و مذهبی اقوام با مذهب رسمی و زبان رسمی کشور و همچنین، مرزنشینی این اقوام در ایران، این امکان وجود دارد که این گروه‌ها در معرض بهره‌برداری دشمن در جهت نیل به ناآرامی‌های قومی و فروپاشی دولت-ملت قرار گیرند.

ویژگی چهارم، امکان بروز اختلاف‌ها و چنددستگی‌های درون‌حکومتی در پی مواجهه با فشارهای همه‌جانبه بیرونی و به تبع آن، ناآرامی‌ها و اعتراض‌های داخلی است. به زعم طراحان این پروژه، جمهوری اسلامی ایران نیز همچون اتحاد شوروی، دارای هیئت حاکمه یا نظام سیاسی چندلایه و چندپارچه است، به گونه‌ای که این لایه‌ها و گروه‌ها، در مقاطع سرنوشت‌ساز، بعضاً حتی فاقد اجماع حداقلی بر سر دسته‌ای از اصول و یا گزاره‌های بنیادین هستند که می‌تواند هم‌زیستی آن‌ها را ممکن کرده و به نظام سیاسی معنا ببخشد. این ویژگی سبب می‌شود همواره این امکان وجود داشته باشد که گورباچف‌ها و یلتسین‌ها از درون این لایه‌ها و گروه‌ها سر برآورند و دیگر لایه‌ها و گروه‌ها نیز با هدف سرنگون‌سازی و ناکام‌سازی آن‌ها وارد کارزار سیاسی با ایشان شوند. این کارزار همانی است که مهم‌ترین فرصت را برای تکمیل و تضمین موفقیت پروژه شوروی‌سازی، فراهم می‌کند.

این ویژگی‌ها، مواردی است که به عنوان پیامدهای اجرای سیاست گلاسنوست در اتحاد شوروی، بسترهای فروپاشی این امپراطوری را فراهم کرد و امید دشمنان جمهوری اسلامی نیز بر آن است که پیگیری استراتژی فشار حداکثری علیه جامعه ایرانی نیز همین پیامدها را برای نظام جمهوری اسلامی به بار بیاورد. تحریم‌های شدید اقتصادی، کاهش بهای نفت از طریق بازیگری عربستان در بازار، انزوای دیپلماتیک در سطح جهانی، جنگ رسانه‌ای فراگیر، بی‌ثبات‌سازی داخلی به ویژه از طریق ناآرامی‌های قومی، عقب‌راندن کشور هدف از حوزه نفوذ منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و پیامدهای آن‌ها در عرصه داخلی که به شکل نارضایتی‌ها و اعتراض‌ها و اعتصاب‌های عمومی بروز و ظهور می‌یابد، اجزای مشترک استراتژی فشار

حداکثری یا همه جانبه را در هر دو مورد اتحاد شوروی و جمهوری اسلامی ایران تشکیل می دهد.

ویژگی پنجم نیز البته همانندسازی هایی است که میان ترامپ و ریگان صورت می گیرد و در نتیجه استدلال می شود که زمان مناسب برای اجرای پروژه شوروی سازی جمهوری اسلامی ایران فرارسیده است. در عین حال، به نظر می رسد هرچند ترامپ تمایل داشته خود را فردی شبیه ریگان معرفی کند و حتی شعار معروف خود «دوباره آمریکا را قدرتمند می کنیم»^۱ را از شعار مشهور ریگان، یعنی «اجازه دهید آمریکا را دوباره قدرتمند کنیم»^۲ گرفته، اما بیشتر به ریچارد نیکسون شبیه است؛ هم در استفاده از اهرم «مرد دیوانه»^۳ و هم در آمادگی داشتن برای کنار آمدن با دشمن ایدئولوژیک. دبوویتز در جایی گفته که: «هرگز نباید فراموش کرد که ترامپ، ریگان نیست»، بلکه پمپو تمایل دارد نقشی مانند ریگان در رابطه با جمهوری اسلامی ایران ایفا کند. به نظر می رسد این سخن درستی است. ترامپ بارها اعلام کرده که به ایدئولوژی اهمیتی نمی دهد، بلکه «نتایج» برایش مهم هستند. او در عمل نیز ثابت کرده که برخلاف ریگان، پایبندی ایدئولوژیکی به ارزش های آمریکایی ندارد و صریحاً نیز اعلام کرده که نمی خواهد این ارزش ها را به دیگران تحمیل کند. ترامپ خود را فردی اهل معامله می داند و حاضر است بر سر مسائل مختلف مذاکره کند و در این راستا نیز چندین بار حتی به صراحت به جمهوری اسلامی ایران پیشنهاد مذاکره داده است؛ هرچند برخی معتقدند هدف وی، ایجاد شرایط برای فشار مضاعف بر ایران است. بنابراین، ممکن است ترامپ این قابلیت را داشته باشد که رفتاری مانند رفتار نیکسون در برابر چین، نسبت به جمهوری اسلامی ایران در پیش بگیرد؛ به جای اینکه درصدد پیاده کردن الگوی شوروی در رابطه با ایران باشد.

کسانی که ایده شوروی سازی ایران را تئوریزه و ترویج می کنند، نسبت به این ظرفیت ترامپ واهمه دارند. برای نمونه، گرچت و دبوویتز بعد از اعلام خروج نیروهای آمریکایی از سوریه از سوی ترامپ، در یادداشتی با عنوان «ترامپ یک پیروزی به ایران داد» رئیس جمهور آمریکا را متهم به نابودی دستاوردهای دولت خود علیه جمهوری اسلامی ایران کردند و

-
1. Make America Great Again
 2. Let's Make America Great Again
 3. Mad Men

نوشتند: «خروج ترامپ از سوریه، سیاستش در مورد ایران را به شدت تضعیف و پیامی حاکی از ملالت، درماندگی، بی‌ثباتی و ترس صادر کرده است». آنها در پایان یادداشت خود با اشاره به اینکه «مسابقه بزرگ طناب‌کشی ایران و آمریکا ممکن است پایان یافته باشد» عنوان کرده‌اند: «عجیب و کنایه‌آمیز است که بسیاری از آمریکایی‌ها، از چپ و راست، ممکن است معتقد باشند که آنچه برای رهبری ایران خوب است، احتمالاً برای آمریکا نیز می‌تواند خوب باشد» (Gerecht & Dubowitz, 24 December 2018).

د. چگونگی شوروی‌سازی؛ مراحل امکان

روند فروپاشی اتحاد شوروی را به لحاظ رویدادها و توالی آنها می‌توان شامل هفت مرحله یا مقطع دانست. این مراحل عبارت بودند از گستراندن دام هم‌طرزازی از سوی غرب، بروز مشکلات اقتصادی در پی تحریم‌ها و فشارهای بیرونی و ناکارآمدی و فساد داخلی، برنامه اصلاحات گورباچف، رهاسازی اقمار منطقه‌ای و بین‌المللی، رهایی‌جویی جمهوری روسیه، کودتای جناح رادیکال حزب علیه گورباچف و در نهایت، آغاز تحرکات و جنبش‌های خیابانی ضد کودتا در روسیه و فروپاشی اتحاد شوروی در پی شکست کودتا و جناح رادیکال.

مرحله نخست که آن را دام هم‌طرزازی نامیدیم، عبارت از برنامه غرب برای کشاندن اتحاد شوروی به رقابت تسلیحاتی پرهزینه بود. این رقابت پرهزینه به همراه تعهدات و هزینه‌های اقتصادی بالای اقمار شوروی، موجبات بروز ضعف و ناتوانی اقتصادی فزاینده را برای این ابرقدرت فراهم کرد و همین وضعیت بود که کمیته سیاسی حزب کمونیست شوروی را مجبور کرد به قدرت رسیدن جناح اصلاح‌طلب به ریاست میخائیل گورباچف و برنامه‌های اصلاحی او را با عناوین گلاسنوست و پروسترویکا تأیید و تحمل کند.

آندره‌یف صدر هیئت رئیسه حزب کمونیست شوروی تا پیش از به قدرت رسیدن گورباچف، یک ماه پیش از مرگش خطاب به گرینوسکی، سفیر وقت شوروی در آمریکا گفته بود: «اقتصاد ما در وضعیت بسیار بدی قرار دارد. باید شرایط را بهبود بخشیم، اما با جنگ در افغانستان دست ما بسته است. آمریکایی‌ها هر کاری می‌کنند تا نگذارند ما از افغانستان خارج شویم، ما قادر نبودیم آنها (آمریکا) را از استقرار موشک‌های میان‌برد در قاره اروپا باز داریم.

متأسفانه ما آن نبرد را باختیم. درست همانند قرن نوزدهم و پس از جنگ «شبه جزیره کریمه»، ما باید این شعار را داشته باشیم: «روسیه متمرکز شو، قوایت را جمع کن.» اگر ما قوی باشیم، محترم خواهیم بود اگر ضعیف باشیم، همه از هم می‌پاشیم. مسئله اصلی توانایی و اقتدار ماست، اما این توانایی تا میزان بالایی به پیشرفت اقتصادی وابسته است» (شوایتسر، ۱۳۸۴: ۳۷۰). بنابراین، اصلاحات گورباچف سه دلیل عمده داشت:

دلیل نخست، جنگ افغانستان بود که ارتش اتحاد شوروی را در باتلاق مقاومت مردم افغانستان و نیروهای جهادی درگیر کرد و به صورت جنگ فرسایشی چندساله، هزینه‌های اقتصادی، نظامی و سیاسی بسیاری روی دست حاکمان کرملین گذارد. این جنگ، به باور بسیاری، نقطه شروع فروپاشی همه‌جانبه این اتحادیه بزرگ و نیرومند شد و با تأثیرگذاری بر تمامی حوزه‌های سپهر جغرافیای سیاسی شوروی، به مبدأ تقویم شمارش معکوس درهم شکستن این کشور تبدیل گشت. البته تا چندی پیش تصور می‌شد که آمریکا پس از حمله شوروی به افغانستان مبادرت به حمایت و تجهیز مجاهدین اسلام‌گرا و اعزام آن‌ها به افغانستان کرده که مبنای شکل‌گیری سازمان القاعده شدند، اما اکنون مشخص شده که این روند معکوس بوده و این دامی بود که سیا برای روس‌ها پهن کرد تا وارد باتلاق افغانستان شوند. چالمرز جانسون، استاد بازنشسته علوم سیاسی در دانشگاه کالیفرنیا/برکلی و رئیس دپارتمان مطالعات چین و ژاپن، یکی از رزمندگان جنگ کره و مشاور سازمان سیا در سال‌های ۶۷-۱۹۶۲، در کتاب «فروپاشی امپراتوری، آخرین امید آمریکا» درباره کمک آمریکا به فرایندی که به تأسیس طالبان و القاعده منتهی شد، نوشته است: «تا کنون این طور پذیرفته شده که اشغال عمدی افغانستان به دست شوروی در شب کریسمس ۱۹۷۹ آمریکا را تحریک کرد. رابرت گیتس رئیس پیشین سیا در کتاب خاطرات خود^۱ که در سال ۱۹۹۶ منتشر شد، روشن می‌کند که سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا کمک‌های خود به مجاهدین افغانی را شش ماه پیش از اشغال افغانستان توسط شوروی، نه پس از آن، آغاز کردند. دو سال بعد زیگنیو برژینسکی مشاور امنیت ملی جیمی کارتر، رئیس جمهور وقت، در مصاحبه با خبرنگار نول ابرواتور فرانسه اظهارات رابرت گیتس را تأیید کرد. برژینسکی گفت برابر با روایت رسمی، تاریخ کمک‌های

سیا به مجاهدین در سال ۱۹۸۰ و پس از آن که ارتش شوروی افغانستان را اشغال کرد آغاز شد، ولی حقیقتی که تا کنون پنهان مانده، با آن گزاره متفاوت است. سوم جولای ۱۹۷۹ پرزیدنت کارتر نخستین فرمان کمک‌های مخفیانه به مخالفین رژیم طرفدار شوروی در کابل را امضا کرد. در همان روز من یادداشتی برای پرزیدنت فرستادم و در آن توضیح دادم که به عقیده من این کار به دخالت نظامی شوروی منجر خواهد شد. خبرنگار از برژینسکی پرسید که آیا او به هر شکلی از آنچه کرده‌اند متأسف است؟ برژینسکی پاسخ داد: چه تأسفی؟ آن عملیات محرمانه یک ایده عالی بود که روس‌ها را به تله افغانستان انداخت و حالا تو می‌خواهی من متأسف باشم؟ در روزی که نیروهای شوروی رسماً از مرزهای افغانستان گذشتند، من به پرزیدنت کارتر نوشتم که اینک ما فرصت دادن ویتنام به روس‌ها را داریم. خبرنگار نوول ابرواتور پرسید: حالا شما متأسف نیستید که از بنیادگرایان مسلمان حمایت کردید که آن‌ها هم سلاح و مشاوره به تروریست‌های آینده دادند؟ برژینسکی گفت چه چیزی در تاریخ جهان مهم‌تر است؟ طالبان یا سقوط امپراتوری شوروی؟ چند تا مسلمان تحریک‌شده یا آزادی اروپای مرکزی و پایان جنگ سرد؟» (Johnson, 2010: 12-13).

دلیل دوم، برنامه غرب در کشاندن شوروی به مسابقه تسلیحاتی و گسترش ابعاد آن برای سوق‌دادن این کشور به توسعه تک‌بعدی و غافل‌ماندن از سایر ابعاد توسعه بود. در واقع، هرچند رقابت تسلیحاتی از الزامات ابرقدرتی محسوب می‌شد، اما در توان واقعی اقتصادی این کشور نبود و منطق اقتصادی نداشت. اغلب تخمین‌ها بر این فرض هستند که مخارج نظامی شوروی ۱۰ الی ۱۷ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور بوده و تا قبل از ۱۹۷۶ هر سال نرخ رشدی بین ۴ تا ۶ درصد داشته و در سال‌های بعد تا سال ۱۹۸۲، به دو درصد کاهش یافته بود. این آمار و ارقام نشان می‌دهد بخش قابل توجهی از درآمد این کشور صرف مسابقه تسلیحاتی با غرب می‌شد (پرند، ۱۳۹۰: ۱۱۴). به همین دلیل، برخی از تحلیل‌گران حتی از بازی هوشیارانه آمریکا در این حوزه سخن می‌گویند. آمریکا با علم به ناتوانی اقتصادی شوروی به ادامه مسابقه تسلیحاتی، با اعلام اجرای طرح ابتکار دفاع استراتژیک فضایی معروف به جنگ ستارگان، موجب عقب‌نشینی اجباری شوروی و در نهایت سقوط این ابرقدرت شد (کیسینجر، ۱۳۸۷: ۵۳۵-۵۳۸). شواپتسر در کتاب مشهور خود با عنوان «جنگ ریگان: داستان چهل سال

مبارزه و پیروزی نهایی وی بر کمونیسم» در این خصوص می نویسد: «تحلیل گران و مأمورین سازمان سیا، با استفاده از منابع انسانی و افراد خود در بلوک شوروی مشخص کرده بودند که مسکو در خصوص طرح ابتکار دفاع استراتژیک واشنگتن کاملاً مضطرب و نگران است. حساسیت کار تا بدانجا بود که رهبران مسکو بدون واهمه این موضوع را حتی در جلسات عمومی مطرح می کردند. طبق یکی از همین سری گزارش ها که تهیه آن با پیچیدگی هایی همراه بود، مسکو به این باور رسیده بود که فاصله این کشور با آمریکا هر روز بیشتر خواهد شد. رهبران شوروی نسبت به قبل با فشارهای اقتصادی بیشتری روبه رو بودند. آن ها خود را ناچار می دیدند تا برای رسیدن به شرایط توازن و برتری، عرصه اقتصاد را به نفع دستیابی به شرایط برتر نظامی تنگ تر کنند. کاهش بودجه اقتصادی کاملاً ضروری به نظر می رسید، اما کاهش در میزان کالاهای مصرفی و خدماتی می توانست دو نتیجه ناخوشایند داشته باشد: بر هم زدن معادلات مربوط به تغییر بهره وری کار و افزایش نارضایتی کارگران» (شوایتسر، ۱۳۸۴: ۲۴۰). وضعیت به قدری پیچیده شد که گورباچف یک بار در جلسه سران حزب با افسردگی و نگرانی خطاب به سردمداران حزب کمونیست گفت: «مجبوریم تفنگ ها و کَره ها را با هم ترکیب کنیم. این عمل بسیار بسیار سخت است». وی خطاب به کمیته مرکزی گفت: «ما به دزدیدن همه چیز از مردم و تبدیل کشور به اردوگاه نظامی مشغول هستیم. غرب نیز می خواهد ما را به دومین سناریوی رقابت های تسلیحاتی بکشاند. آن ها به تهی سازی نظامی ما ادامه می دهند بعد ما را به عنوان هوادار ارتش سالاری معرفی می کنند و می کوشند با ظرافت های خاصی ما را به دام بیندازند» (شوایتسر، ۱۳۸۴: ۴۰۸).

دلیل سوم نیز آن بود که زمامداران شوروی سابق برای القای ایدئولوژی خود و جذب هم پیمانان بیشتر، در سیاست خارجی تعهداتی پذیرفته بودند که در توان اقتصادی این کشور نبود. روس ها به دلیل الزامات سیاسی و ایدئولوژیک از منطق اقتصادی چشم پوشی می کردند. کالاهای میان کشورهای این بلوک به قیمت غیرواقعی مبادله می شد، در تقسیم کار میان کشورها اصل مزیت نسبی نادیده گرفته می شد و بیشتر جنبه رقابت با غرب مورد توجه قرار داشت. در اوایل دهه ۱۹۷۰ که قیمت نفت شدیداً افزایش پیدا کرد، رهبران شوروی هر بشکه نفت را به مبلغ کمتر از سه دلار به کشورهای اروپایی شرقی می فروختند. این قیمت ها در سال ۱۹۷۵ به

۷ دلار افزایش پیدا کرد، اما هنوز با قیمت ۱۰/۵ دلاری اوپک فاصله زیادی داشت. علاوه بر این، شوری قیمت کالاهای صادراتی خود را به اعضای بلوک شرق بدون در نظر گرفتن قیمت جهانی آن‌ها، در چهارچوب قراردادهای پنج‌ساله تعیین می‌کرد. به همین دلیل شوری در اواخر عمر خود به واردات مایحتاج خود؛ نه تنها صنایع بلکه محصولات کشاورزی از غرب نیازمند شده بود (پرنده، ۱۳۹۰: ۱۱۳).

دنیل شیرو که تلاش‌های آکادمیک در خور توجهی برای فهم انقلاب‌های ۱۹۸۹ در اروپای شرقی کرده است، در مقاله‌ای با عنوان «در ۱۹۸۹ در اروپای شرقی چه گذشت؟» (شیرو، ۱۳۷۶: ۵۱۴-۵۱۳)، به همین نکته اشاره کرده است. وی در مورد عدم دخالت شوری در جریان انقلاب‌های ۱۹۸۹ در اقمار خود به برداشت میخائیل گورباچف نسبت به سیر تحول توسعه جهانی و عقب‌ماندگی اتحاد جماهیر شوروی از آن به واسطه ضعف اقتصادی این ابرقدرت اشاره می‌کند. به نظر وی از دهه ۱۹۷۰، جهان وارد عصر الکترونیک و انفورماتیک و بیوتکنولوژی شده بود که پنجمین عصر صنعتی به شمار می‌رفت و شوری در این زمینه، عقب‌مانده به حساب می‌آمد. این عقب‌ماندگی می‌توانست این کشور را در عرصه نظامی نیز در برابر اردوگاه غرب وادار به عقب‌نشینی و شکست نماید.

در واقع، نیروی بازدارنده هسته‌ای شوروی، برای جلوگیری از حمله مستقیم آمریکا، کارآمد و مفید بود، اما خطر آنجا بود که فاصله روزافزون شوروی و غرب در زمینه تکنولوژی کامپیوتر و الکترونیک، ناتو و مآلاً ژاپن را از برتری جبران‌ناپذیر در جنگ‌افزارهای متعارف برخوردار کند. به احتمال نزدیک به یقین، علت نگرانی شدید شوروی‌ها در مورد پروژه «جنگ ستارگان»، همین بود. میلیاردها دلاری که صرف این‌گونه پژوهش‌ها می‌شد، بعید نبود موجب برتری‌های مهم و جدیدی در جنگ‌های محدود الکترونیکی شود که بتوان از آن‌ها در نبردهای متعارف هوایی و زرهی استفاده کرد. دولت‌های بزرگ از مدت‌ها پیش تصدیق کرده بودند که احتمال جنگ هسته‌ای منتفی است. بنابراین، خطر این بود که در نتیجه برتری متزاید قدرت‌های سرمایه‌داری در جنگ‌های الکترونیک، هر درگیری محلی میان غرب و متحدان شوروی، به تکرار صحنه نبرد هوایی سوریه و اسرائیل در ۱۹۸۲ بیانجامد. گرچه اسرائیل در نبرد زمینی در لبنان شکست خورده بود، اما پیروزی باورنکردنی و کامل آن در نبرد هوایی، هشدار بود مبنی

بر اینکه باز هم چنین برتری‌هایی ممکن است در آینده تکرار شود. این وضعیت، گورباچف را بر آن ساخت تا هزینه حضور نظامی شوروی در کشورهای اقمار را به حداقل تقلیل داده و آن را برای پرکردن این شکاف سرمایه‌گذاری کند. در واقع، اقتصاد شوروی می‌بایست آنقدر در راه اصلاحات پیش برود که از بوته آزمون پنجمین عصر صنعتی سربلند بیرون بیاید و در این راه به افزایش داد و ستد بازرگانی و سایر تماس‌ها با کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری اقدام کند و در این صورت، دیگر نمی‌توانست نیرو به خارج بفرستد.

بر این اساس در ژانویه ۱۹۸۹، گورباچف دست به آزمایش زد و تقریباً تمام نیروهای شوروی را از افغانستان بیرون برد. آمریکا و ارتش پاکستان انتظار داشتند این اقدام به مرگ سریع رژیم کمونیستی افغان بیانجامد ولی چنین نشد. مورد افغانستان ثابت می‌کرد که شوروی می‌تواند بی‌آنکه فاجعه‌ای ایجاد کند، کنار بکشد و مشکلات کمونیست‌های هر قمر را به خودشان واگذارد. گورباچف، در پیامی صریح و روشن به حکومت‌های اروپای شرقی و گروه‌های مخالف اعلام نمود که شوروی در پی آن نیست که دیکتاتورهای کمونیست موجود را حفظ کند و به جای آن ترجیح می‌دهد به اقتصاد آزاد و اصلاحات سیاسی روی آورد. در اوت ۱۹۸۹، گورباچف در لهستان مداخله و رهبران حزب کمونیست را ترغیب کرد به حکومتی که از سوی اتحادیه همبستگی رهبری می‌شود، بپیوندند. در این چارچوب، دولت لهستان نیز در پی تصمیم گورباچف، به برگزاری انتخاباتی نیمه‌آزاد و تجدید گفتگو با اتحادیه همبستگی تن داد. البته، در انتخابات نیمه‌آزاد نیز آشکارا ترتیبات نامنصفانه‌ای برقرار شده بود تا حزب کمونیست بر مسند قدرت بماند ولی رأی‌دهندگان سرپیچی کردند و حزب فروریخت. چون شوروی‌ها خودشان با انتخابات موافقت کرده بودند و می‌خواستند به هر قیمت شده از هجوم به لهستان خودداری کنند، آن کشور را رها کردند. همینکه روسیه به قدرت رسیدن غیرکمونیست‌ها را در لهستان در اوت ۱۹۸۹ پذیرا شد و حتی آن را تشویق کرد، موج تغییر رژیم سراسر اروپای شرقی را فراگرفت. مجارستان در سپتامبر، آلمان شرقی در اکتبر، چکسلواکی و بلغارستان در نوامبر و رومانی در دسامبر به این موج پیوستند (هانتینگتون، ۱۳۷۳: ۱۱۸-۱۱۷).

رهاجویی اقمار اروپایی شوروی، سبب بروز تمایلات استقلال‌خواهانه در جمهوری‌های خود شوروی شد. در واقع، گرچه هدف گورباچف تلاش برای احیای سوسیالیسم در شوروی

بود، ولی برنامه اصلاحات وی، قدرت حزب کمونیست و حتی خود گورباچف را زیر سؤال برد. برداشتن سانسور و تلاش گورباچف برای ایجاد فضای باز سیاسی، بدون اینکه خود او بخواهد، سبب نفوذ جنبش‌های ناسیونالیستی قومی و گاه ضد روسی در جمهوری‌های شوروی شد. بسیاری از این جمهوری‌ها خواهان آزادی عمل بیشتری از سوی مسکو شدند؛ به ویژه در جمهوری‌های بالتیک یعنی استونی، لیتوانی و لتونی که در ۱۹۴۰، استالین آن‌ها را به خاک شوروی پیوند زده بود. همچنین جنبش‌های ناسیونالیستی در جمهوری‌های شوروی از جمله گرجستان، اوکراین، ارمنستان و آذربایجان به تکاپو افتادند (کانور، ۱۳۷۹: ۲۴۹). گورباچف به گونه‌ای شگفت‌انگیز، سبب آزادشدن نیرویی شده بود که سرانجام اتحاد شوروی را نابود کرد.

پاسخ گورباچف به رشد بیشتر جدایی طلبی در جمهوری‌ها پیشنهاد معاهده جدیدی از اتحاد بود که طبق آن یک فدراسیون داوطلبانه در اتحاد شوروی ایجاد می‌شد. جمهوری‌های آسیای میانه که به قدرت اقتصادی و بازارهای اتحاد شوروی برای رشد نیاز داشتند، شدیداً از معاهده جدید پشتیبانی کردند، اما اصلاح‌طلبان رادیکال‌تر مثل رئیس جمهور وقت جمهوری روسیه، یعنی بوریس یلتسین، معتقد بودند که یک جهش ناگهانی به اقتصاد بازار نیاز است و حاضر بودند برای نیل به اهداف خود اتحاد شوروی را تجزیه کنند. نقطه مقابل این اصلاح‌طلبان تندروهایی بودند که هنوز شدیداً در حزب کمونیست و ارتش قدرت داشتند. این تندروها با هر گونه روندی که امکان داشت به تجزیه شوروی بینجامد مخالف بودند. با نزدیک شدن امکان امضای معاهده جدید تندروها دست به کودتا زدند. نیروهای تندرو در کادر رهبری شوروی در ۱۹۹۱ کودتای اوت را سازمان دادند و تلاش کردند گورباچف را از قدرت عزل کنند و اجازه ندهند معاهده اتحاد جدید را امضا کند (شکیبی، ۱۳۹۰: ۱۱۹).

در همین موقع گورباچف سه روز را (از ۱۹ اوت تا ۲۱ اوت) در حبس خانگی در یک ویلا در کریمه گذراند و پس از آن آزاد شد و به قدرت برگشت. وی به محض بازگشت به قدرت متوجه شد که نه نهادهای قدرت اتحادیه و نه روسیه به فرمان‌های او عمل نمی‌کنند و در عوض، یلتسین است که قدرت دارد. گورباچف از پُست خود کناره گرفت و در ۲۵ دسامبر ۱۹۹۱، پرچم اتحاد شوروی از فراز کرملین پایین آورده شد و پرچم روسیه جایگزین آن گردید (نک. رمینک، ۱۳۸۰).

از سوی دیگر، سیاست رهاسازی و پیشبرد اصلاحات با این مرزبندی‌ها، به تدریج گورباچف را در داخل، در برابر دو گروه متمایز حزبی قرار داد: محافظه کارانی که معتقد بودند نظام شوروی آمادگی اجرای این تغییرات را ندارد و با بحران ظرفیت روبه‌روست و رادیکال‌هایی که معتقد به اصلاحات گسترده‌تر بودند (شکیبی، ۱۳۹۰: ۱۱۹). نماینده رادیکال‌ها، یعنی بوریس یلتسین در اکتبر ۱۹۸۷ از دفتر سیاسی حزب اخراج شد. وی با انتقاد صریح از فساد و مزایای نخبگان حزبی، توجه و حمایت اهالی مسکو را به دست آورد و در عین حال، معتقد به لزوم رهاشدن روسیه از دیگر جمهوری‌های شوروی بود که هزینه‌های بسیاری را برای آن به همراه داشتند و مانعی بر سر تداوم ابرقدرتی آن به شمار می‌رفتند. وی این اعتقاد را در لوای ناسیونالیسم روسی بیان می‌کرد که ایدئولوگ مهم آن سولژنتسین از مخالفین بنام سوسیالیسم در شوروی بود. همچنین، سبک رفتار مردمی یلتسین که نماد نمایشی آن استفاده از وسایل نقلیه عمومی به جای لیموزین‌های رسمی بود، بر محبوبیت او افزود. وی در انتخابات ۱۹۸۹ برای تصدی کرسی در مجلس نمایندگان خلق شرکت کرد. پیروزی قاطع یلتسین در حوزه مسکو، با وجود مخالفت شدید دستگاه حزبی، او را به عنوان رهبری مخالف و حامی اصلاحات افراطی‌تر، در کانون توجه سیاسی قرار داد. وی در ژوئن ۱۹۹۱ به مقام ریاست جمهور روسیه انتخاب شد. مهمترین برنامه وی استقلال روسیه بود. در برابر این تحولات، ائتلافی از مقامات محافظه‌کار حزب، دولت، ارتش و پلیس که از فروپاشی نظام شوروی بیمناک بودند، در ۱۸ اوت ۱۹۹۱، دست به کودتا زدند. پس از وقوع کودتا و دستگیری و تبعید گورباچف، جنبش ضد کودتا در روسیه متولد شد و به مقاومت خیابانی و مدنی از طریق تسخیر خیابان‌های پایتخت روی آورد. مقاومت موفقیت‌آمیز یلتسین و اصلاح‌طلبان پایتخت، گورباچف را به قدرت بازگرداند. کودتای شکست‌خورده، اعتبار و مشروعیت نظام شوروی را بیش از پیش از میان برد. رویارویی فزاینده یلتسین و گورباچف و جمهوری روسیه و «مرکز» شوروی، در نهایت به فروپاشی شوروی انجامید. اتحاد شوروی به ۱۵ جمهوری تقسیم شد. گورباچف در ۲۵ دسامبر ۱۹۹۱، از مقام ریاست جمهوری اتحاد شوروی استعفا داد و پرچم سرخ بالای کرملین، برای آخرین بار پائین آمد (لاپیدوس، ۱۳۸۳: ۱۱۹-۱۲۱).

ه. شرایط امتناع شوروی سازی جمهوری اسلامی

در خصوص شرایط امتناع پروژه شوروی سازی جمهوری اسلامی ایران، می‌بایست پیش از هر چیز به تفاوت‌های این نظام با اتحاد شوروی، به ویژه به لحاظ ساختارهای سیاسی، ایدئولوژیکی و اجتماعی اشاره کرد. حضرت آیت الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی در همین راستا فرموده‌اند: «اینها در چند مورد اشتباه کردند: اشتباه اولشان این است که آقای خاتمی، گورباچف نیست. اشتباه دومشان این است که اسلام، کمونیسم نیست. اشتباه سومشان این است که نظام مردمی جمهوری اسلامی، نظام دیکتاتوری پرولتاریا نیست. اشتباه چهارمشان این است که ایران یکپارچه، شوروی متشکل از سرزمین‌های به هم سنجاق شده نیست. اشتباه پنجمشان این است که نقش بی‌بدیل رهبری دینی و معنوی در ایران، شوخی نیست» (بیانات در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام، ۱۳۷۹/۰۴/۱۹).

بر همین اساس و به لحاظ ساختار سیاسی، مهم‌ترین تمایز و تفاوت را می‌بایست حضور نهاد ولایت فقیه در رأس جمهوری اسلامی دانست که بیش از هر چیز موجب می‌شود حاکمیت جمهوری اسلامی ایران از قوای حکومتی آن تفکیک و متمایز شود و در عین حال، بر این قوا و هماهنگی آن‌ها نظارت کند، یعنی ویژگی و خصیصه‌ای که ساختار سیاسی اتحاد شوروی، با همه پیچیدگی‌هایش فاقد آن بود. این نهاد قابلیت آن را دارد که در هنگامه فشارهای خارجی و بحران‌های داخلی، مانع از بروز عوارض آن، از جمله اختلاف‌ها و کشمکش‌های سیاسی حاد میان نخبگان حکومتی و گروه‌های سیاسی، شکل‌گیری و کامیابی جریان‌ها و جنبش‌های برانداز، تحدید و تضعیف عقبه یا عمق استراتژیک و متحدین منطقه‌ای جمهوری اسلامی و برآمدن مطالبات و جنبش‌های جدایی طلب قومی شود. دلیل این امر آن است که مطابق قانون اساسی جمهوری اسلامی، هر گونه تغییر و تحول سیاسی در کوتاه و میان‌مدت، در سطح قوا و نهادهای حکومتی متوقف می‌ماند و شامل بالاترین سطح حاکمیت، یعنی ولایت مطلقه فقیه نمی‌شود.

این ویژگی ساختاری و قانونی، بهترین فرصت سیاسی جمهوری اسلامی برای ناکام‌گذاشتن توطئه فروپاشی از طریق مهار اختلاف‌های سیاسی، مهار رادیکالیسم، جلوگیری از شکل‌گیری پدیده «کشورداری کاریکاتوریزه» یا به بیان بهتر، ناموزونی میان بخش‌های نظامی و امنیتی و

دیگر بخش های اداره کشور اعم از اقتصادی و اجتماعی، ایجاد انسجام و وحدت قومی - مذهبی و حفظ و پاسداشت عقبه استراتژیک منطقه ای با کمترین سرمایه گذاری اقتصادی است. در چارچوب ساختارهای ایدئولوژیکی نیز مهم ترین تفاوت را می بایست ناشی از قوت و توانمندی ایدئولوژی جمهوری اسلامی، یعنی «اسلام به مثابه مکتب» به عنوان ایده نظام بخش و سامان بخش این نظام در برابر فرسودگی و به تاریخ پیوستگی کمونیسیم در مقام ایدئولوژی اتحاد شوروی دانست. این تفاوت و تمایز را می توان با مؤلفه هژمونی گفتمانی مشخص کرد. در واقع، این تمایز به توانمندی گفتمان جمهوری اسلامی بازمی گردد؛ به گونه ای که می توان آن را گفتمان هژمون در عرصه رقابت های سیاسی و ایدئولوژیک جامعه ایرانی دانست. منزلت هژمونیک جمهوری اسلامی و نظام معنایی آن، بیش از هر چیز، معلول فرادستی گفتمانی است که از آن تغذیه می کند و معناها و پیام های خود را از میان عناصر و دقایق آن برمی گزیند. گفتمان، در این بحث، به معنای نظام بیانی یا گروه خاص از گزاره های مرتبط و وسیع است که رساننده پیام و اندیشه ای برای القا و انتقال شیوه خاصی از تفکر، سبک و ویژه ای از زندگی و نوع منحصر به فردی از گفتار و رفتار باشد. به این معنا، هژمونی هر گفتمانی، معلول ته نشینی یا رسوب عناصر و دقایق آن در روابط اجتماعی و مناسبات روزمره زندگی است، یعنی به میزانی که این مناسبات در زندگی غیرسیاسی روالمند شود و رسوب نماید، به همان میزان نیز منشاء سیاسی آن به فراموشی سپرده می شود و این تصور به وجود می آید که فرد، با پذیرفتن آن عناصر و دقایق، به زندگی عادی خود ادامه می دهد. به بیان بلومبرگ: «ارجحیت سیاست این نیست که هر چیزی سیاسی است؛ بلکه گویای این واقعیت است که تعیین آنچه باید غیر سیاسی باشد، خود موضوع رقابت سیاسی است» (تاجیک، ۱۳۸۳: ۹۶).

بر این اساس، هژمونی گفتمان جمهوری اسلامی، تا کنون، محصول رسوب و ته نشینی نظام معنایی و کرداری آن، که مهلم از نوعی اسلام گرایی است، در زندگی غیر سیاسی ایرانیان بوده و در بزنگاه های تاریخی، به حاکمان و به ویژه روحانیون، این فرصت را داده تا خود را در محیط سیاسی و قدرت رسمی نیز بازتولید کنند. مطابق این تلقی، هژمونی روحانیت، حتی در دوره پهلوی که این قشر حکومت را در اختیار نداشت، وجود داشته و سرنگونی رژیم گذشته درست به همین دلیل بوده است. بیژن حکمت از مخالفین جمهوری خواه جمهوری اسلامی در

خارج از کشور، این ویژگی را چنین تصویر می‌کند: «در تجربه انقلاب ایران، سازمان‌های سیاسی که با مردم پیوند داشتند و هژمونی فکری را در جنبش داشتند، توانستند آن را در این یا آن جهت هدایت کنند. ما پیش از انقلاب بهمن، مرتب از سرنگونی قهرآمیز رژیم صحبت می‌کردیم بدون اینکه توجه کنیم سازماندهی و هژمونی دست چه کسانی خواهد بود؟ بخشی از انقلاب قهرآمیز شد منتها هژمونی و رهبری دقیقاً دست روحانیت و نهادهای اسلامی بود.» (حکمت و دیگران، ۱۳۸۲: ۲۵). مهرداد باباعلی از اعضای همین گروه نیز در این خصوص می‌گوید: «در رژیم گذشته روحانیت جزو نظام سلطنتی نبود ولی همین روحانیت که من اسمش را می‌گذارم نهادهای غیررسمی سلطه، بخشی از اصلی‌ترین پایه قدرت در جامعه بود. این بخش بعد از انقلاب بهمن به نهاد رسمی تبدیل شد» (حکمت و دیگران، ۱۳۸۲: ۲۴).

به بیان دیگر، کردار سیاسی در جمهوری اسلامی و در چارچوب گفتمانی آن، مختل‌کننده زندگی عادی نیست و با ساختار ذهنیت اجتماعی مردم عادی عجین شده و هژمونی آن محصول همین ویژگی است. به بیان دیگر، ایرانیانی که می‌خواهند از نظام جمهوری اسلامی عبور کنند، در موقعیتی سرحدی قرار می‌گیرند و مجبورند از ضمیر هشیار و ناهشیار خود عبور کنند که به دلیل رسوب و ته‌نشینی نظام معنایی و کرداری پیش‌گفته، این امر ناممکن است. این نکته‌ای بود که میشل فوکو با استناد به آن، چرایی و چگونگی وقوع انقلاب اسلامی در ایران را توضیح داد. به گمان وی، مردمی که انقلاب را به پیروزی رساندند، در مبارزات و حضور سیاسی خود، همان زندگی اجتماعی گذشته را ادامه می‌دادند؛ بدون آنکه مجبور باشند روابط و نهادهای سیاسی جدیدی شکل دهند. برای مثال، آنها فقط در جریان انقلاب به پای منبر روحانیون نمی‌رفتند، بلکه این سنت قدیمی و اجتماعی شیعیان بوده است (فوکو، ۱۳۷۷). در مقابل، اپوزیسیون غیرمذهبی رژیم شاه این مزیت استراتژیک را نداشت؛ همچنانکه تا کنون نیز نوعی مبارزه سیاسی را در برابر جمهوری اسلامی به نمایش می‌گذارد که در زندگی عادی و اجتماعی اختلال ایجاد می‌کند و از این رو، با اقبال جامعه ایرانی مواجه نیست. با استناد به این تحلیل و با استعانت از برداشت فوکویی، می‌توان گفت هسته اصلی امنیت نظام جمهوری اسلامی، امنیت اجتماعی است. امنیت اجتماعی یا جامعه‌ای، بنا به تعریف، بعد هویتی امنیت ملی را مشخص می‌کند و با معیارهایی چون توانایی جامعه در تداوم و استمرار شیوه زندگی

معمول و مرسوم خود با حفظ فرهنگ، زبان و مذهب، آداب و رسوم و هویت تعریف می‌شود (Roe, 2005: 46).

بر این اساس، امنیت اجتماعی در جمهوری اسلامی ایران، بیش از هر چیز، بر پایه شیوه زندگی مورد نظر و تبلیغ جمهوری اسلامی از سوی جامعه ایرانی استوار شده است. سبک یا شیوه زندگی، بنا به تعریف، عبارت است از شیوه واقعی و عملی زندگی ما. از شغلی که داریم و نحوه‌ای که این شغل را انتخاب کرده و خود را برای آن آماده ساخته‌ایم تا شیوه همسرگزینی و تشکیل خانواده، جایی که در آن زندگی می‌کنیم و شکل و ظاهر و چیدمان فضایی آن، از سلیق غذایی ما گرفته تا سلیق هنری و زیبایی‌شناختی مان و از تعلق‌ها و هویت‌های خودآگاهانه و ناخودآگاهانه‌ای که به آنها تعلق داریم تا نحوه بروز و بیان این هویت‌ها و تغییر و تحول و تداخل آنها، همگی مجموعه‌ای را می‌سازند که به آن سبک زندگی اطلاق می‌شود (فکوهی، ۱۳۸۴: ۲۷).

به این معنا، سبک زندگی مبتنی بر خلاقیت و آزادی کنش‌گر در ساختن هویت خود از طریق انتخاب‌های مصرفی است. جامعه ایرانی نیز بسیاری از انتخاب‌های مصرفی خود در شکل‌دهی به شیوه زندگی و هویتش را، بر اساس معیارها و گزینه‌های تبلیغی نظام سیاسی حاکم بر آن تنظیم می‌کند که نتیجه این امر، منزلت هژمونیک گفتمان جمهوری اسلامی و جایگاه حاشیه‌ای گفتمان‌های غیرمذهبی و رقیب آن است. این جایگاه، مهمترین عاملی است که مانع تجسم‌بخشی و گذار از فضای گفتمانی به فضای مادی و عملی در جنبش‌های اجتماعی غیرمذهبی در ایران می‌شود.

علاوه بر این، منزلت هژمونیک گفتمان جمهوری اسلامی، ابعاد سیاسی نیز دارد. در واقع، یکی از دلایل برخورداری گفتمان جمهوری اسلامی از این منزلت، موقعیت بینابینی آن در میانه دو انگاره جمهوریت و اسلامیت است و جمهوری اسلامی تا کنون توانسته است — هرچند با فراز و نشیب‌های بسیار— در ذهن مخاطبان و اتباعش، تصویری نسبتاً سازگار از این دو مقوله را ارائه دهد. این در حالی است که گفتمان‌های رقیب، از این ویژگی بی‌بهره‌اند و در عین حال بسیاری از آن‌ها عناصر کلیدی گفتمان خود را بر پایه تضاد اسلامیت و جمهوریت بنا کرده‌اند. این مسئله به قدری مهم است که ایالات متحده، امکان‌پذیری سرنگونی جمهوری اسلامی در

ربع نخست قرن بیست و یکم را منوط به آن می‌داند. کمیسیون تدوین استراتژی امنیت ملی آمریکا، سندی را در سپتامبر ۱۹۹۹ و با عنوان «استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱» منتشر کرد که در بخش نخست آن با عنوان «دنیای آینده»، چنین پیش‌بینی شده بود: «همچنین، ممکن است (حتی به احتمال زیاد) که در بیست و پنج سال آینده، حکومت مذهبی ایران سقوط کند. در حال حاضر حکومت ایران، جمهوری اسلامی است؛ اما نمی‌تواند به مدت طولانی هم جمهوری و هم اسلامی باقی بماند. ایران باید یا از جمهوری بودن دست بردارد و به حکومت واقعاً قرون وسطایی تنزل یابد و یا اسلامی بودن را کنار بگذارد. نبرد برای آینده، هم‌اینک آغاز شده اما نتیجه برای کسی روشن نیست» (کمیسیون امنیت ملی آمریکا، ۱۳۸۰: ۱۷۰).

همچنین، به لحاظ تنوع گزینه‌های ایدئولوژیک نیز، جمهوری اسلامی نظامی است که تا کنون توانسته، تصویری خودبسند و در خود تمام را به نمایش بگذارد. به بیان دیگر، این نظام توانسته دو سر طیف رنگارنگ گزینه‌های ایدئولوژیک و سیاسی از چپ گرفته تا چپ میانه، راست میانه و راست را در قرائتی هماهنگ با باورهای اسلامی و شریعت‌مدار پوشش دهد. بنابراین، جایگاه اپوزیسیون به مثابه گروهی سازمان‌یافته که می‌تواند خود را به منزله آلترناتیو و بدیل نظام سیاسی مطرح و معرفی نماید، هنوز برای گروه‌های پراکنده و متشتت مخالف جمهوری اسلامی، به ویژه در خارج از کشور متصور نیست. به همین دلیل است که مخالفین خارج از کشور و به ویژه غیرمذهبی، برآند تا جغرافیای گفتمانی و فعالیت سیاسی خود را با مخالفین داخلی و مذهبی پیوند بزنند. به بیان فرخ‌نگهدار: «از نظر من مسلم است که نیروهایی که سیاست آتی خود را بر پایه کل نیروهای درون جمهوری اسلامی و مقابله با این کلیت تنظیم می‌کنند؛ یعنی نیروهایی که تصور می‌کنند فضای سیاست در ایران می‌تواند تحت تأثیر مناسبات مجموعه طیف‌های تشکیل‌دهنده جمهوری اسلامی با مخالفان آن قرار گیرد، نیروهایی هستند که روز به روز سیاست‌شان برای مردم غیرقابل درک‌تر خواهد شد. گرانیگاه هر نوع مبارزه‌ای در راه دموکراسی برای ایران، در کلی‌ترین شکل آن، هنوز روی محور رژیم-اپوزیسیون قرار نگرفته است. این مرکز ثقل روی محوری است که یک سوی آن مدافعان ولایت مطلقه و در سوی دیگر منتقدان درونی آن قرار گرفته‌اند» (حجاریان، ۱۳۷۹: ۴۴۲). به نظر می‌رسد این وضعیت هنوز هم پایدار است و می‌توان از این فرصت استفاده کرد.

این منزلت هژمونیک یا نفوذ ایدئولوژیک، یک بعد منطقه‌ای نیز دارد که آن را می‌توان از جمله شرایط امتناع منطقه‌ای پروژه شوروی سازی جمهوری اسلامی ایران دانست. در واقع، مهم‌ترین اشتباه راهبردی طراحان این پروژه و هیئت حاکمه جدید در کاخ سفید، نادیده‌انگاری سویه‌های طبیعی نفوذ منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران است. مقصود از نفوذ طبیعی کشورمان در میان ملل و دول منطقه، لزوماً نفوذ در میان شیعیان منطقه نیست، بلکه نفوذ ایران، فرامذهبی و تاریخی - تمدنی و فرهنگی است و در بسیاری از موارد، حتی گروه‌های غیرشیعی در منطقه از جمهوری اسلامی می‌خواهند که برای رفع مشکلاتشان مداخله و میانجی‌گری کند و این خواست، حتی محدود به دوره جمهوری اسلامی نیز نبوده است. بنابراین، ماهیت نفوذ منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران با نفوذ رژیم‌هایی چون عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی متفاوت است و به همین دلیل بود که باراک اوباما بارها به عربستان سعودی گوشزد می‌کرد که باید نفوذ منطقه‌ای ایران را به رسمیت بشناسد. طبیعی بودن این نفوذ به این معناست که برخلاف همانندسازی‌های نئوکان‌ها با نفوذ اتحاد شوروی در میان اقمار خود در اردوگاه شرق در دوره جنگ سرد، نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه، این قابلیت را دارد که با هزینه‌های مادی و اقتصادی متناسبی حفظ شود و در نتیجه، بیش از آنکه نوعی پاشنه آشیل باشد، می‌تواند به نوعی مزیت راهبردی تبدیل شود؛ به گونه‌ای که حتی اگر جمهوری اسلامی هزینه‌های منطقه‌ای خود را کاهش دهد، باز هم از نفوذ منطقه‌ای بالا و مؤثری برخوردار خواهد بود.

در سطح ساختار اجتماعی داخلی نیز مهم‌ترین مؤلفه‌ای که در مقایسه با اتحاد شوروی موجب امتناع پروژه شوروی سازی در جمهوری اسلامی ایران می‌شود، دیرینگی هویتی یا تاریخی بودن ملت و هویت ایرانی است که سبب حفظ و تداوم آن در طول تاریخ و در برابر بحران‌ها و تکانه‌های گوناگون شده است. در مقابل، اتحاد شوروی، شامل ۱۵ ملیت مختلف می‌شد که تداوم پیوستگی آن‌ها تنها به واسطه ایدئولوژی کمونیسم و سرکوب ارتش سرخ ممکن شده بود و هنگامی که این دو عامل ضعیف و نحیف شدند، جنبش‌ها و حرکت‌های استقلال‌طلبانه و جدایی‌خواهانه در سراسر شوروی سر بر آوردند و شوروی به مثابه دولت-ملت، فروپاشید. در واقع، سردمداران شوروی همچون دولت‌های مطلقه در اروپا به دنبال ملت‌سازی بودند، اما اولاً مبنای این ملت‌سازی بر ایدئولوژی مارکسیستی قرار گرفت و ثانیاً

سایر وجوه سازنده ملت- دولت نادیده گرفته شد. به همین دلیل، با بروز اولین نشانه‌های ضعف دولت مرکزی و با وجود نارضایتی‌های گسترده در میان مردم، بسیاری از جمهوری‌ها تقاضای استقلال و اعاده هویت ملی خود فارغ از ملاحظات ایدئولوژیک را مطرح کردند.

در مقابل، ایران به لحاظ قومی کشوری دیرینه به شمار می‌آید. به بیان دیگر، قبل از آنکه ایدئولوژی ناسیونالیسم در دوره مدرن شکل گیرد و موجب برآمدن ایدئولوژی‌ها یا خودآگاهی‌های قومی شود، اقوام ایرانی در کنار یکدیگر و در ذیل حکومت سیاسی واحد زندگی می‌کردند. در واقع، ایران مانند کشورهای چون عراق، سوریه، اردن و یا لبنان که مرزهای مصنوعی یا دولت‌های ساخته‌شده دارند، نبوده و نیست. بنابراین، اشتباه راهبردی طراحان این پروژه این است که تفاوت بافت و تار و پود ملی چون ملت ایران با دولت-ملت‌های پساوستفالیایی در خاورمیانه و حتی مللی چون اتحاد شوروی سابق را درک نمی‌کنند و رویکردی یکسان‌نگار در قبال آن‌ها دارند. این در حالی است که مللی همچون ایران و مصر، از جمله ملل دیرینه و پیشاوستفالیایی به شمار می‌آیند، به این معنا که روابط اقوام مختلف در آن‌ها از نوع روابط هم‌جوشی و ذوب‌شدگی است. بنابراین، همانندسازی فروپاشی سرزمینی ایران با فروپاشی اتحاد شوروی، از اساس نابخردانه و خطای فاحش راهبردی است، همچنانکه همانندسازی امکان تجزیه عراق با امکان تجزیه ایران نیز از ذهن‌های به غایت ساده برمی‌خیزد. به بیان دیگر، روابط گروه‌های مختلف اجتماعی در ایران به قدری درهم تنیده است که نمی‌توان این روابط را از طریق جنگ سیاسی- اقتصادی و حتی نظامی از هم گسست.

اریک هابزبوم سابقه ملت در ایران را به عهد ساسانیان مربوط می‌داند. وی معتقد است به جز کشورهای چین، کره، ویتنام، ایران و مصر که دارای موجودیت سیاسی بالنسبه دائمی و قدیمی بوده‌اند و اگر در اروپا واقع می‌شدند آن‌ها را به عنوان «ملل تاریخی» می‌شناختند، عمر بسیاری از ملل دیگر در زمان استقلالشان، از چند دهه فراتر نمی‌رود (احمدی، ۱۳۸۳: ۱۳۵).

آنتونی اسمیت نیز در کتاب «ملت در تاریخ؛ مباحث تاریخی پیرامون قومیت و ناسیونالیسم»، ضمن طرح ایده دیوید میلر که مطابق آن فقط سه ملیت ایرانی، یونانی و یهودی در دوران قدیم وجود داشته‌اند، در توضیح هویت ملی ایرانیان نشان می‌دهد که استمرار فرهنگ

ایرانی به نحو بارزی در دوره ساسانی وجود داشته و این تداوم، به رغم گسست در حکومت ملی ایرانیان، در دوره اسلامی هم به چشم می خورد (Smith, 2000: 44). علاوه بر این موارد، تفکر و استراتژی اعمالی ترامپ در رابطه با جمهوری اسلامی ایران تفاوت های جدی با رویکرد ریگان در برابر شوروی دارد. ریگان فردی ایدئولوژیک بود که با تفکر کمونیسم دشمنی ایدئولوژیک داشت، اما ترامپ هیچ پایبندی به هیچ گونه ایدئولوژی ندارد و بارها تأکید کرده و در عمل نیز نشان داده که به «نتایج» می اندیشد و بر اساس دستاوردهای ملموس تصمیم گیری می کند. مسئله دیگر این است که استراتژی ترامپ در رابطه با جمهوری اسلامی کاملاً مبتنی بر «فشار» است و هیچ نشانی از تلاش جدی برای تعامل با ایران ندارد. به تعبیری، سیاست کنونی آمریکا در مورد ایران پر از چماق است و هیچ هویچی ندارد (Cordesman, January 7, 2019). این برخلاف رویکرد «تعامل همزمان با اعمال فشار» ریگان در برابر شوروی است.

نتیجه گیری

این مقاله، به بررسی شرایط امکان و امتناع پروژه شوروی سازی جمهوری اسلامی ایران در دوره جدید طرح آن در دولت دونالد ترامپ پرداخت. به بیان دیگر، علاوه بر علل و چرایی سرمایه گذاری دشمن در این پروژه، تحلیل فرایندی آن را نیز در دستور کار داشت. این امر از آن روست که کاوش در شرایط امکان و امتناع هر پدیده ای، علاوه بر علت کاوی، نیازمند فرایندپژوهی نیز هست. بازنمایی این شرایط، نشان داد که گرچه ممکن است به دلیل برخی شرایط مساعد، امکان شکل گیری برخی مراحل این فرایند در پرتو آسیب پذیری های داخلی و فشارهای خارجی وجود داشته باشد؛ اما نظام جمهوری اسلامی، به لحاظ ساختاری در ابعاد مختلف سیاسی، ایدئولوژیکی و اجتماعی، واجد برخی توان مندی هاست که در صورت بهره گیری هوشمندانه و به موقع از آن ها می تواند مانع از تکمیل مراحل این فرایند می شود و آن را ممتنع می کند. به بیان دیگر، روندیابی و فرایندپژوهی فروپاشی شوروی و تطبیق آن با رفتارها و ساختارهای جمهوری اسلامی نشان می دهد اجرای این پروژه در جمهوری اسلامی ایران با دشواری های بسیاری روبه روست.

بر این اساس، اولاً جمهوری اسلامی ایران نشان داده است که توانمندی‌های دفاعی و نظامی را متناسب با کد استراتژیک خود که قدرتی منطقه‌ای است پی‌گیری می‌کند و نه فراتر از ظرفیت ژئواستراتژیک خود و به گونه‌ای نامتعادل با دیگر عرصه‌های زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم ایران. به همین دلیل است که دشمنان جمهوری اسلامی مجبور شده‌اند به اعمال تحریم‌های اقتصادی بی‌سابقه در تاریخ روابط بین‌الملل علیه ایران روی بیاورند تا بتوانند جمهوری اسلامی را مجبور به رهاسازی متحدین منطقه‌ای خود کنند.

ثانیاً تجربه رشد فزاینده و تدریجی تحریم‌ها علیه ایران نیز نشان داده است در بدترین شرایط نیز جمهوری اسلامی ایران متحدین منطقه‌ای خود را رها نکرده و از پشتیبانی آن‌ها در هیچ یک از سطوح دست بر نداشته است. به همین دلیل است که دشمنان و رقبای منطقه‌ای به گونه‌ای مستقیم وارد جنگ علیه عمق استراتژیک جمهوری اسلامی در منطقه یعنی حزب الله لبنان و سوریه شده‌اند.

ثالثاً، به دلیل ویژگی دیرینگی ملت ایران، قدرت‌های بزرگ و دشمنان جمهوری اسلامی نمی‌توانند بر رهایی جویی مناطق قومی کشور در صورت احساس بروز ضعف در اقتدار جمهوری اسلامی حساب کنند و در نتیجه مجبورند با ایجاد بحران‌های قومی و تزریق آگاهی‌های کاذب به اقوام به این هدف خود نائل آیند.

این دشواری‌ها و تلاش‌ها نشان می‌دهد طرح دشمن عمدتاً بر ایجاد شرایط مشابه شوروی سابق تمرکز یافته است نه لزوماً سرمایه‌گذاری بر افراد مشخص. به بیان دیگر، مطابق این الگو دشمن این امید را دارد که در شرایط مشابه، تصمیم‌گیران و سیاستمداران به گونه‌ای مشابه عمل کنند. بنابراین، گورباچف نامیدن گاه به گاه سیاستمداران در ایران را می‌بایست عمدتاً نوعی دام و بخشی از همین پروژه به حساب آورد که هدف آن ایجاد اختلاف‌ها و چنددستگی‌های بیشتر در میان هیئت حاکمه جمهوری اسلامی است.

منابع

- آیت الله خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی (۱۳۷۹/۰۴/۱۹) «بیانات رهبر انقلاب در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران»، در <http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3016>
- احمدی، حمید (۱۳۸۳) *ایران: هویت، ملیت، قومیت*، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- پرند، فرهاد (۱۳۹۰) «اقتدارگرایی بوروکراتیک؛ اقتصاد ورشکسته و سقوط اتحاد جماهیر شوروی»، *مهرنامه*، شماره ۱۹، ۳۰ بهمن، صص ۱۱۴-۱۱۳.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۳) *گفتمان، یادگفتمان و سیاست*، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- حجاریان، سعید (۱۳۷۹) «اپوزیسیون و حماسه دوم خرداد»، در *جمهوریت؛ افسون‌زدایی از قدرت*، تهران: طرح نو.
- حکمت، بیژن و دیگران (۱۳۸۲) «امیزگرد درباره جنبش جمهوری‌خواهی در ایران»، *نشریه آرش*، شماره ۸۸ و ۸۷، اسفند، پاریس.
- راپنیک، ژاک (۱۳۸۳) «اروپای شرقی: بافت بین‌المللی»، در ساموئل هانتینگتون و دیگران، *جهانی‌شدن، قدرت و دموکراسی*، ترجمه سیروس فیضی و احمد رشیدی، تهران: کویر، صص ۱۷۶-۱۳۳.
- رمینک، دیوید (۱۳۸۰) *آخرین روزهای امپراتوری شوروی*، ترجمه حسین آهویی، تهران: اطلاعات.
- شکیبی، ژند (۱۳۹۰) «جدال ارتدوکس‌ها و رفرمیست‌ها؛ چرا در حاکمیت شوروی شکاف افتاد»، *مهرنامه*، شماره ۱۹، ۳۰ بهمن، صص ۱۱۹-۱۱۸.
- شوایتسر، پیتر (۱۳۸۴) *جنگ ریگان: داستان چهل سال مبارزه و پیروزی نهایی وی بر کمونیسم*، ترجمه علیرضا عیاری، تهران: اطلاعات.
- شیرو، دنیل (۱۳۸۹) «در ۱۹۸۹ در اروپای شرقی چه گذشت؟»، ترجمه عزت الله فولادوند، در *خرد و سیاست*، تهران: طرح نو، چ سوم، صص ۵۱۹-۴۸۸.
- فکوهی، ناصر (۱۳۸۴) «سیاست: از مناسک تا سبک زندگی»، *سالنامه شرق*، شماره ۲.
- فوکو، میشل (۱۳۷۷) *ایرانی‌ها چه روایتی در سر دارند؟*، ترجمه حسین معصومی همدانی، تهران: هرمس.
- کانور، واکر (۱۳۷۹) «ملی‌گرایی قومی»، در: ساموئل هانتینگتون و دیگران، *درک توسعه سیاسی*، ترجمه ناشر، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، صص ۲۶۲-۲۳۵.
- هرمان، رابرت ج. (۱۳۹۰) «هویت، هنجارها و امنیت ملی: انقلاب در سیاست خارجی شوروی و پایان جنگ سرد»، در: پیتر کنزنتاین، *فرهنگ امنیت ملی؛ هنجارها و هویت در سیاست جهانی* (جلد دوم)، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کسینجر، هنری (۱۳۸۷) *دیپلماسی*، ترجمه فاطمه سلطانی یکتا و رضا امینی، تهران: اطلاعات، جلد دوم، چ سوم.
- کمیسیون امنیت ملی آمریکا (۱۳۸۰) *استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱*، ترجمه جلال دهمشگی، بابک فرهنگی و ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران: مؤسسه ابرار معاصر تهران.

لایپدوس، گال دلبیو (۱۳۸۳) «اتحاد جماهیر شوروی»، ترجمه مزدا موحد، در *دائرة المعارف دموکراسی*، ج اول، تهران: وزارت امور خارجه، صص ۱۲۲ - ۱۱۴.

ماندویل، لور (۱۳۹۲) «پایان یخندان میان تهران و واشنگتن»،

<http://fararu.com/fa/news/163206>

محمدی، مجید (۱۳۹۶/۱۰/۲۸) «پا گذاشتن جمهوری اسلامی جای پای شوروی»،

<http://www.bbc.com/persian/blog-viewpoints-42731993>

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۳) *موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم*، ترجمه احمد شهسا، تهران: روزنه.

Adesnik, David (May 25, 2018) "Pompeo's Encouragingly Tough Words for Iran", *National Review*.

Armbruster, Ben (May 10, 2018) "Mark Dubowitz: You're On the Hook for Killing the Iran Deal", *Loblog*.

Cordesman, Anthony H (January 7, 2019) Iraq, Iran, the Gulf, Turkey, and the Future: The Meaningless Debate over the Trump Strategy in Syria, *Center for Strategic and International Studies*.

Dubowitz, Mark (March 23, 2017) "The Delusion of the Iran Nuclear Deal", *The Wall Street Journal*.

Dubowitz, Mark (July 5, 2017) "Confront Iran the Reagan Way", *The Wall Street Journal*.

Ferrara, Peter (26 October 2018) "Trump should do what Reagan did when dealing with Iran", *Fox News*.

Gerecht, Reuel and Ray Takeyh (April 7, 2017) "How Trump Can Help Cripple the Iranian Regime", *The Washington Post*.

Gerecht, Reuel Marc and Mark Dubowitz (January 17, 2012) Economic Regime-Change Can Stop Iran Bomb, *Bloomberg*.

Gerecht, Reuel Marc (May 4, 2018) "The Iran Deal Is Strategically and Morally Absurd", *The Atlantic*.

Gerecht, Reuel Marc and Ray Takeyh (August 3, 2018) "The Preeminent Challenge, Foundation for Defense of Democracies", *The Weekly Standard*.

Gerecht, Reuel Marc And Mark Dubowitz (July 8, 2015) "The Iranian Nuclear Paradox", *The Wall Street Journal*.

Gerecht, Reuel Marc & Dubowitz, Mark (24 December 2018) Trump Delivers a Victory to Iran, *The Atlantic*.

Giglio, Mike (September 25, 2018) "Trump's New Iran Strategy, Inspired By The Cold War, Calls For "Maximum Pressure", *BuzzFeed News*.

Goldberg, Richard and Ross, Dennis B. (January 9, 2018) "On Iran, Trump Should Be Like Reagan", *Politico*.

Hannah, John (June 3, 2018) "How Far Is Trump Willing to Go to Change Iran's Behavior?" *Foreign Policy*.

Harris, Gardiner (May 13, 2018) "He Was a Tireless Critic of the Iran Deal. Now He Insists He Wanted to Save It", *The New York Times*.

Johnson, Chalmers (2010) *Dismantling the Empire: America's Last Best Hope (American Empire Project)*, New York: Metropolitan Books.

Judi, John B. (Aug. 18 2015) "The Little Think Tank That Could", *Slate*.

Kagan, Frederick W. (2018) "Can We Pursue a Victory Strategy against Iran?" *Commentary*.

Ledeén, Michael (20 January 2015) The Citizen's Guide to Regime Change, Foundation for Defense of Democracies,

<https://www.fdd.org/analysis/2015/01/20/the-citizens-guide-to-regime-change>

McFaul, Michael & Milani, Abbas (2016) "Reading Reagan in Tehran: A Strategy of Realistic Engagement", *The Washington Quarterly*, 39:4.

May, Clifford D. (January 25, 2017) "Defending the civilized world", *The Washington Times*.

New Yorker Post (May 16, 2018) Reagan's lesson for Trump on Iran and other comments, <https://nypost.com/2018/05/16/reagans-lesson-for-trump-on-iran-and-other-comments>

Pompeo, Michael R. (2018) "Confronting Iran: The Trump Administration's Strategy", *Foreign Affairs*.

Sharansky, Natan (Nov. 17, 2013) "Is Rouhani the New Gorbachev? How to test a supposed reformer: Stand firm on sanctions, wait for proof", *The Wall Street Journal*,

<https://www.wsj.com/articles/is-rouhani-the-new-gorbachev-1384729070>

Smith, Antony D. (2000) *The Nation Initiatory; Historiographical Debates about Ethnicity and Nationalism*, Polity Press.

Rohrabacher, Dana (January 25, 2018) "A Reagan Doctrine for Iran?" *The National Interest*.

- Roe, Paul (2005) *Ethnic Violence & the Societal Security Dilemma*, UK, Rutledge.
- The Heritage Foundation (August 30, 2017) "Iran's Nuclear, Regional and Proxy Challenges", <https://www.heritage.org/middle-east/event/irans-nuclear-regional-and-proxy-challenges>.
- The Economist (1999) *Iran's Second Revolution?*
<https://www.economist.com/leaders/1999/07/15/irans-second-revolution>;
- Shakibi, Zhand (2010) "Khatami and Gorbachev: Politics of Change in the Islamic Republic of Iran and the USSR", *International library of political studies*, I. B. Tauris.
- Weinthal, Benjamin (September 22, 2015) "Still Hope for Regime Change in Iran", *The Jerusalem Post*.
- Wilkerson, Lawrence (Feb. 5, 2018) "I Helped Sell the False Choice of War Once. It's Happening Again", *The New York Times*.
- WSJ The Editorial Board (Jan. 2, 2018) "Busting Illusions About Iran", *The Wall Street Journal*.

Archive of SID